

خانواده
مبلغان ۱۸

ماهنامه اطلاع‌رسانی، علمی، آموزشی
سال دوم - شماره ۱۸ - تیر ماه ۱۴۰۳

خط اوراگم لننیدا

رسانه‌ها و مدیریت ذهن

در امتداد زینب علیها السلام

دوره سوگ

آموزش مسئولیت‌پذیری به فرزندان

شهید جمهور

خانواده مبلغان

مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ

تیرماه ۱۴۰۳ ش

۱۸

مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ



انتخاب درست، راه درست!

اگر شرکت پُرشور مردم با انتخاب درست همراه بشود و یک نیروی کارآمد و با ایمان و پُرانگیزه و علاقه‌مند به کار به وسیله مردم، انتخاب بشود، این نورعلی نوراست و آینده کشور را تضمین خواهد کرد.

۱۳۹۹/۱۱/۲۹
رهبرانقلاب اسلامی

mobaleghankhanvade.ismc.ir





خانواده مبلغان ۱۸

ماهنامه اطلاع رسانی، علمی، آموزشی
سال دوم - شماره ۱۸
تیرماه ۱۴۰۳ شمسی

شناسنامه

۱. مطالب «خانواده مبلغان» ویژه همسران و فرزندان طلاب و مبلغان است.
 ۲. مسئولیت مقالات و نوشته‌ها بر عهده نویسندگان است.
 ۳. مقالات و یادداشت‌های همه نویسندگان، به شرط برخورداری از موازین تبلیغی-پژوهشی، منتشر می‌شود.
 ۴. نقل مطالب با ذکر منبع مجاز است.
 ۵. ماهنامه در تلخیص و ویرایش مقالات و نوشته‌ها، آزاد است.
 ۶. با ارسال نظرات خود، ما را در رشد و بالندگی ماهنامه یاری نمایید.
- صاحب امتیاز: مرکز پژوهش‌های تبلیغی مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ
 - مدیرمسئول: محمود مقدمی
 - سردبیر: احمد اسماعیلی
 - هیئت تحریریه: حسین ملائوری، اصغر اخوی، علیرضا زنگویی، مهدی هادی، محمد حامد مبینی راوندی، هاجر شعبانی موسی کلایه، سیده منیر سید تقی‌ا، رضیه جبرئیل‌زاده، زینب رحیمی تالایشی.
 - مدیر هنری و صفحه‌آرا: سید محسن حسینی

نشانی: قم، زنبیل آباد، پست متری فجر، خیابان دانش، مجتمع شهید صدوقی، فاز ۷، مرکز پژوهش‌های تبلیغی، دفتر ماهنامه خانواده مبلغان.

صندوق پستی: ۳۷۱۳۱۶۶۴۴۷

تلفن: ۲۵۳۳۳۲۵۶۴

پایگاه اطلاع رسانی: <http://mobaleghankhanvade.ismc.ir>

فهرست

خط او را گم نکنید! ۴

دانش افزایی

حاج آقای مشکل گشا ۱۴ (حق الناس) ۶

سینه ضروریّه ۱۳ (بهترین و بهترین ظروف برای پخت و پز) ۱۰

همراهان ۱۲ (ذری در صدف) ۱۲

رسانه ها و مدیریت ذهن ۱۷

در سرزمین عجایب ۸ (جای بچه) ۲۳

چراهای ریزه میزه ۳ (مباهله) ۲۹

فرصت ۳۳

خودت را در دل کاربندار «تحلیل روان شناختی ترس» ۴۴

در امتداد زینب علیها السلام ۴۷

بازی - گوشی ۱۱ ۵۲

مهارت افزایی

دوره سوگ ۵۴

آموزش مسئولیت پذیری به فرزندان ۵۹

بصیرت افزایی

شهید جمهور ۶۸

با مخاطبان

گوهر خویش را هویدا کن! ۷۳

پیام فرمانده



انتخابات حائز اهمیت است، همیشه؛ در بعضی از مقاطع اهمیت بیشتری دارد. توصیه من به مردم عزیزمان این است که اولاً همان‌طور که قبلاً عرض کردیم، همه شرکت کنند در انتخابات؛ همه، هرکسی که ایران را دوست دارد، هرکسی که جمهوری اسلامی را دوست دارد، هرکسی که شکوه و عزت و عظمت ملی را دوست دارد، در این انتخابات شرکت کند!

ما چرا تأکید می‌کنیم به شرکت مردم؟ می‌گویند آقا! یک انتخاباتی برگزار بشود، یک جمعی از مردم شرکت کنند، بعد هم یک حکومتی سرکار بیاید، یا یک دولتی یا یک مجلسی، کارهای خودش را انجام بدهد؛ ما معتقدیم نه، باید انتخابات، انتخابات پُرشور باشد، باید پرجمعیت باشد؛ چرا؟ برای این‌که حضور مردم در صحنه، پای صندوق رأی نشانه حضور ملت در صحنه‌های مهم اداره کشور است؛ این برای کشور ثروت بزرگی است.

ما اگر بتوانیم به دنیا نشان بدهیم که ملت در صحنه‌های مهم و تعیین‌کننده کشور حضور دارند، کشور را نجات داده‌ایم، کشور را پیش برده‌ایم. این‌که گفتیم «بتوانیم به دنیا نشان بدهیم»، به چه کسی نشان بدهیم؟ خب خیلی از مردم دنیا و ملت‌های دنیا سرکاری با ما ندارند، برای آن‌ها اهمیتی ندارد؛ اما دولت‌هایی هستند، سیاست‌هایی در دنیا هستند که چهارچشمی مراقب مسائل ایران‌اند - مسائل ایران اسلامی و جمهوری اسلامی و این کشور عزیز - تا ببینند چه خبر است.^۱

۱. بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام در گفت‌وگو با خبرنگار صداوسیما پس از شرکت در انتخابات: ۱۳۹۳/۱۲/۷.

۲. بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام در دیدار جمعی از رأی‌اولی‌ها و خانواده‌های شهدا: ۱۴۰۲/۱۲/۹.



خط او را گم نکنید!

محمود مقدمی



که همسر مکرمش، حجت الاسلام سید حاجی رئیس الساداتی رحمته الله، را از دست داد، پای کار بچه‌های **فاطمه** علیها السلام ایستاد؛ دو اتاق از سه اتاق خانه‌اش را در آن محله قدیمی اجاره داد و با بچه‌هایش در یک اتاق کوچک با کرامت زندگی کرد تا عزت فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را حفظ کند و یتیمان آل رسول صلی الله علیه و آله را با آبرومندی بزرگ کند و برمسند ریاست بنشاند. او **کار** را جوهر مرد می‌دانست و فرزندان را از همان کودکی، مرد تربیت کرد. هیچ ابایی نداشت که پسرانش

«خط او را گم نکنید. خط او را ادامه دهید. فهمیدی چه گفتم؟ خط او را ادامه دهید.» این کلمات سفارش‌های سیده عصمت خداداد حسینی، مادر رئیس‌جمهور شهید، **سید ابراهیم رئیسی** رحمته الله است؛ پیرزنی نورانی که برای اولین بار بعد از شهادت فرزندش در رسانه‌ها دیده شد؛ مادر شهیدی که فرزندان را با یتیمی و فقر بزرگ کرد؛ مادری که زندگی طلبگی را پذیرفت؛ وصلت با خاندان رسالت و علم را بر همه زخارف دنیایی ترجیح داد و هنگامی

و کار طاقت‌فرسا، تنها با ذکر و یاد اهل بیت علیهم‌السلام آرامش می‌گرفت. در همان محل کار، در جمعی خودمانی، نه تعداد نفرات مهم بود و نه محل اقامه روضه. حتی در مسافرت‌ها و مأموریت‌ها هم توشل شب چهارشنبه برقرار بود.

این یعنی ای حسین جان!

من غم مهر مسین با شیر از مادر گرفتم

روز اول که آمدم دستور تا آمر گرفتم

بر مشاه مان زدم یک قطره از عطر مسینی

سبقت از مشک و گلاب و ناه و عنبر گرفتم

محرم نزدیک است و البته چهلم شهید رئیسی نیز در پیش. آیا تصمیمی برای الگو گرفتن از این خانواده، به خصوص از این مادر شهید پرور، گرفته‌ام؟

برای یک لقمه نان حلال، در ضمن درس و کتاب و مدرسه، کنار خیابان دست‌فروشی کنند؛ البته برایش مهم بود که پسرش چه می‌فروشد. حتی اگر قرار است دست‌فروشی کنی، فرق می‌کند سجاده بفروشی یا نوار موسیقی!

او ثابت کرد برای تربیت بچه، بعد از توگل و توشل، در اولویت اول همت لازم است و غیرت.

این مادر ثابت کرد می‌توان با دست‌خالی و در خانه‌ای محقر، مجتهد متخلفی تربیت کرد که دنیا در برابر عظمت او سر فرود آورد و امام امت برایش اشک بریزد. ثابت کرد برای تربیت الهی، نه داشتن امکانات دنیایی ملاک است و نه مدرک تحصیلی؛ ایمان می‌خواهد و تقوا.

باید حضور خدا را باور کرده باشی.

او فرزندش را اهل توشل و توگل تربیت کرده بود. سید ابراهیم شب‌های چهارشنبه، بعد از نماز مغرب و عشا توشل می‌گرفت. بعد از یک روز پرتلاش





حاج آقای مشگل گشا ۱۴

محمدحسن شهبازی - دانش پژوه سطح ۳ تخصصی تبلیغ

حق الناس

تا ما با آنها خوب رفتار کنیم و مورد آزار و اذیت کسی قرار نگیرند. اما اتفاق عجیبی افتاد که نگاه اهالی محله به این خانواده، کامل تغییر کرد.

محله در ایام عید غدیر سه روز جشن دارد. اعلام کردند روز دوم جشن، میهمان ویژه آقای دکتر علی عیسی از کشور مغرب است، همراه با برنامه‌های جذاب و متنوع و اطعام غدیریه (شام در مسجد).

اسم دکتر علی عیسی که آمد، همه متعجب شدند که آیا ایشان واقعاً دکتر

سال‌ها پیش خانواده‌ای رنگین پوست، که مشخص بود ایرانی نیستند، در محله ما منزلی اجاره کردند. از همان ایام، شیوه رفتاری این خانواده باعث شد که نگاه‌های متفاوتی به آنها بشود. فعالیت و حس خدمت و محبت آنها به اهالی و همچنین فعالیت تک‌تک اعضای خانواده آنها در مراسم مذهبی باعث شده بود عده‌ای فکر کنند این‌ها چون ایرانی نیستند، به نوعی وظیفه‌شان است و نیازمند این همه تلاش برای ما هستند

دارد و در یکی از دانشگاه‌های معتبر ایران تدریس می‌کند. ایشان از دوستان صمیمی حاج‌آقا صالح‌پرور هستند. بحث‌ها و صحبت‌های زیادی شد؛ ولی بعد از جلسه و شام بازهم عده‌ای اطراف دکتر علی عیسی جمع شدند تا اطلاعات بیشتری کسب کنند.

یکی از جوانان پرسید: خدایی‌ش، ایران بهتره یا کشورهای دیگه؟
من چند سال در کشورهای مختلف بوده‌م و به بیش از بیست کشور سفر کرده‌م؛ ولی با همه کاستی‌هایی که کشور شما داره، از بهترین کشورهای دنیاست. ما در ایران احساس امنیت می‌کنیم که در کشور خودمون این حس و نداریم. نه چون مسلمان هستیم؛ یک مسیحی هم که از خارج بیاد، این حس امنیت رو در ایران داره. می‌دونید چرا؟ چون روش امیرالمؤمنین علیه السلام در ایران بیشتر از هر کشور دیگه‌ای داره رعایت می‌شه.

دارند! حاج‌آقا صالح‌پرور پیش‌بینی کرده بود که آن شب خیلی شلوغ خواهد شد. تقریباً کل محله آمده بودند و عده زیادی هم که در مسجد به آن بزرگی برایشان جا نبود، در حیاط مسجدنشسته بودند. حتی از شب‌های قدر هم شلوغ‌تر شده بود.

ایشان جریان شیعه شدن خودشان را گفتند و چندین استدلال برای مردم آوردند که این‌ها دلایلی بود که از هرکسی پرسیدم، جز علمای مذهب شیعه نتوانست خوب و کامل جواب بدهد.

خودش و همسرش چقدر در این مسیر سختی کشیدند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. اول مسیحی بودند. بعد به یکی از مذاهب اسلامی گزیدند. چند سالی در یکی از کشورهای اسلامی زندگی می‌کردند و در آخر هم با تحقیق شیعه شدند و به ایران سفر کردند. الان همه اعضای خانواده‌شان حافظ کل قرآن کریم هستند. ایشان دکترای فلسفه

حسَن گفت: بابا، خیلی از همین‌ها کلی قبل از شهادتِ ایشان پشت سرش حرف زدن و تهمت زدن و توهین کردن. بعد رو کرد به حاج آقا صالح پرور و گفت: همین اکبر آقای بقال.

حاج آقا گفت: اسم نیار! غیبت می‌شه و حرامه. به نظرم، بحث و تموم کنیم بهتره.

حسن دوباره گفت: حاج آقا، جدی تکلیف این‌هایی که پشت سر رئیس‌جمهور شهید حرف زدن و الآن نمی‌تونن برن حلالیت بطلبن، چیه؟ آخه، یه بنده‌خدایی که بعضی‌ها هم می‌شناسنیش، دیروز می‌گفت: من این غذایی که در مراسم عید غدیر می‌دم، به نیابتِ تموم کسانی که از دنیا رفته‌ن و حقی برگردنم دارن، می‌پزم. ان شاءالله که حلال کنن. واقعاً همچین چیزی می‌شه؟! بینید، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمایند: «مَنْ أَصْرَبَ بِشَيْءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ لَهُ صَامِنٌ» هرکسی در مسیر مسلمانان، زبانی پدید آورد، ضامن است.» پس هر

بعضی‌ها گفتند: نه، این جور نیست. توی ایران هم هزاران مشکل و اختلاس و... هست که شما نمی‌دونید! من می‌دونم؛ ولی نمی‌گم مشکلات یه کشور نودمیلیون نفری صفره؛ ولی به نسبت کشورهایی که من رفته‌م، مطمئنم ایران بهتره؛ مثلاً همین رئیس‌جمهور شهید شما... هیچ جای دنیا نمی‌تونی پیدا کنی برای مراسم خاک‌سپاری یه فرد سیاسی این قدر شلوغ بشه؛ یعنی در طول تاریخ، غیر از ایران این قدر شلوغ نشده!

یکی گفت: تبلیغات زیاد کردن! آگه می‌گفتی به خاطر پول اومدن، که هیچ‌کسی به خاطر پول نیومده بود، بهتر بود تا بگی تبلیغات. تبلیغات در طی چند روز نهایتش بتونه اطلاع‌رسانی کنه؛ نه اینکه نگرش و احساسات مردم رو درگیر کنه. مشخصه که مردم این کشور همه‌جوره کشورشون رو دوست دارن و افرادی رو که از سر اخلاص کار کنن، بهتر از همه می‌شناسن.

نیز به همین شکله که باید جدای از توبه، برای شخص شهید یا کسی که از دنیا رفته، **استغفار** کنه و **خیرات** بده.

در خصوص **شهید جمهور**، که بعضی‌ها خب انتقاد داشتن، اگه انتقادشون توهین‌آمیز نبوده و واقعاً دلیل منطقی داشتن، حق‌الناسی به گردنشون نیست؛ ولی اون جایی که تهمتی زدن یا توهینی کردن، جدای از **استغفار**، باید به همین شکل جبران کنن.

نوع زیان و ضرر رساندن به مؤمن حرامه و ما ضامنیم؛ چه زنده باشه و چه وفات کرده باشه یا شهید شده باشه. پس حق‌الناس نسبت به فردی که از دنیا رفته، حالت‌های مختلفی داره:

اول) یه وقتی پولی از کسی قرض گرفته شده، اما قرض‌دهنده از دنیا رفته. خُب باید به ورثهٔ اون بدن یا اگه اون شخص رو نمی‌شناسن، از طرف فردی که از دنیا رفته، **صدقه بدن**.^۳ چون طبق روایت ضامنه.

دوم) اگه غیبت شونده زنده‌س و امکان حلالیت طلبیدن از او وجود داره، باید طلب مغفرت و بخشش کنه و اگه در قیامت حیات نیست یا امکان حلالیت طلبیدن از او نیست، برایش **استغفار** کنه.^۴

سوم) اگه فردی تهمت زده یا توهین کرده یا فحش داده یا تمسخر کرده یا حکمش مثل غیبت؛ چون در مقام شخصی که از دنیا رفته یا شهید شده



پی‌نوشت

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری علیه‌السلام: B2n.ir/t27177، پرسش ۷۰۴۰۹.

۲. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، انتشارات دارالکتب الإسلامیه، تهران، ج ۷، ص ۳۵۰.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری علیه‌السلام: B2n.ir/s18517، پرسش ۱۷۶۳.

۴. همان B2n.ir/r95962، پرسش ۵۹۴۷۵.



سبته ضروریه ۱۳

بهترین و بدترین ظروف برای پخت و پز

اکرم کاوری - دانش آموخته دوره طب ایرانی - اسلامی

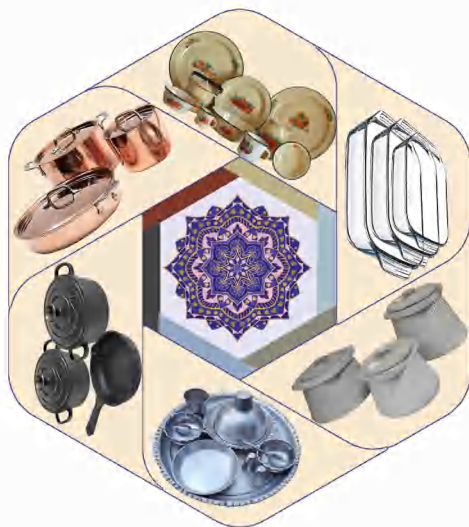
علاوه بر نوع غذا، نحوه و نوع ظرف پخت غذا نیز روی بدن تأثیرگذار است. از بدترین ظروفها ظروف آلومینیوم و رویه دارها (تفلون) است که به بدن آلومینیوم تزریق می کنند و آلومینیوم با آهن برای چسبیدن به هموگلوبین خون رقابت می کند که اگر میزان آلومینیوم در بدن زیاد شود، دیگر آهن در بدن جایگاهی ندارد و باعث کم خونی و فقر آهن می شویم. این ظروف چون آلومینیوم را به شدت وارد آب می کنند، هرچقدر آن ها را بشوید و بعد دست بکشید، می بینید دستتان سیاه شده و این یعنی آلومینیوم. ظروف تفلون هم رویه اش **سرطان زا** و صفحه زیرش آلومینیوم است و حتی کشورهایی مانند **سوئیس** و **سوئد** این ظروف را ممنوع کرده اند.

بهترین بشقاب‌ها برای میل کردن غذا
بشقاب‌های چینی و شیشه‌ای و مسی
قلع‌اندود است.

در طب ایرانی اسلامی و روایات تأکید
زیادی بر خوردن خوراکی‌های معمولی با
دست خالی و بدون قاشق شده است.
در صورتی که تمایل به خوردن خوراک با
دست نداشته باشیم یا برای خوردن
خوراکی‌هایی مانند ماست و سوپ،

بهتر است از قاشق‌های برنجی که
سرشار از فواید برای بدن است
استفاده کنیم.

ادامه دارد...



ظروف پیرکس بی‌ضرر است و ظروف
چدنی، روی، سفالی و مسی (اگر قلع
شده باشد) برای پخت‌وپز خوب
است. ظروف سنگی بسیار عالی است.
ظروف لعابی اگر خط‌وخش نداشته
باشند خوب است. ظروف پلاستیکی
حساسیت‌زایند و ظروف استیل هم
مضر است! پس اگر بهترین غذا را هم
در این ظروف ممنوعه بپزیم، برای بدن
مضرند.



محمد حسن خدای - دانش‌آموخته حوزه علمیه

همراهان ۱۲

دُری در صدف

باید خیلی خاص باشی تا خدا کعبه‌اش را برای تو بگشاید و سه روز به خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های بهشتی مهمانت کند تا نوری را که در وجودت داری، به دنیا بیاوری؛ باید بین زنان دنیا ویژه باشی تا **حجت‌الله‌الاعظم (علیه‌السلام)** از وجود تو نشئت بگیرد؛ باید محبوب خدا باشی تا بتوانی برای حبیبش مادری کنی؛ باید خیلی خوشبخت باشی که هیچ‌گاه سمت بت‌پرستی نروی و از پیشگامان در اسلام شوی.

نامش فاطمه بود، فاطمه بنت اسد **بن هاشم (علیه‌السلام)**. ۶۰ یا ۶۵ سال در این دنیا عمر کرد و در سال چهارم هجری در مدینه به جوار حق پیوست. او بود که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و وصی او، **علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)**، در دامانش پرورش یافتند. شیخ مفید (رحمه‌الله) درباره‌اش می‌نویسد: «فاطمه، دختر اسد بن هاشم (علیه‌السلام)، مانند مادر مهربانی، در نگه‌داری از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌کوشید و از

آن جناب مراقبت و محافظت می‌کرد و پیامبر ﷺ همیشه از خدمات او سپاسگزار بود. فاطمه از جمله مؤمنان و پیروان دست‌اول بود و به اتفاق مهاجران به مدینه منوره هجرت کرد. هنگامی که از دنیا رفت، رسول اکرم ﷺ وی را با پیراهن خود کفن کرد و او را بدین شکل احترام کرد.»

پیوند مبارک

حضرت ابوطالب علیه السلام که جوانی متدین و مؤمن به دین حنیف بود، به دنبال ازدواج با دختری خدایرست و برهیزکار بود.

ب علیه السلام قرار گرفتیم. آن نور دو سد: یک قسمت آن در وجود و قسمت دیگر در وجود ب علیه السلام جای گرفت.»^۲ میوه دگانی فاطمه و ابوطالب علیه السلام چهار پسر و دو دختر بود: طالب، عقیل، جعفر، علی، جمانه و فاخته.



طلوع خورشید ولایت

بود. او چون دَرّی در صدف، میان کعبه قرار گرفت. از دامان چنین زنی که در دوران جاهلیت نیکوسیرت و دانا به امور آخرت و پیرو مذهب حنیف ابراهیم خلیل علیه السلام بود و خود را به شرک و بت پرستی نیالوده بود، فرزندی به دنیا آمد که همه فضایل و کمالات در او جمع شده بود و از آغاز، مورد توجه ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت؛ فرزندی که خود فاطمه بنت اسد علیها السلام او را ملقب به «حیدر» کرد و خدا نامش را علی علیه السلام گذاشت. فاطمه بنت اسد علیها السلام می‌گوید: «وقتی خواستم از کعبه خارج شوم، گوینده‌ای به من گفت: فاطمه، نام فرزندت را علی بگذار که خداوند علی علیه السلام اعلی است. من نام او را از خودم برگرفتم و او را به آداب خودم ادب نمودم و به پیچیدگی‌های علوم دانا کردم. او کسی است که بت‌ها را در خانه من می‌شکند و بالای خانه من اذان می‌گوید.»^۵

فاطمه بنت اسد علیها السلام در دهم ذی‌الحجه آخرین فرزندش را باردار شد، درحالی که صورتش می‌درخشید و می‌گفت: «وقتی به علی باردار شدم، هرگاه نزدیک بت‌ها می‌رسیدم، فرزندم به شکمم فشار می‌آورد؛ گویا مأموریت داشت مرا هرچه زودتر از کنار آن‌ها دور کند.»^۳ درد زایمان که او را فراگرفت، از خانه خارج شد و به سوی کعبه رفت. هنگامی که به کعبه رسید، دست‌ها را بلند و عرض کرد: «پروردگارا، به حق این خانه و بناکننده آن و این مولود که در شکم من است و یقین دارم که او یکی از حجت‌های توست، این زایمان را بر من آسان گردان.»^۴ پس دیوار خانه کعبه شکافت و فاطمه علیها السلام داخل شد و دیوارها به هم چسبیدند. کلیددار خانه خدا خواست در خانه را باز کند؛ اما نتوانست. فاطمه علیها السلام سه روز درون خانه

گفتند که معروف به "سبقت‌گیرندگان به

اسلام" هستند.» شیخ عباس قمی رحمه الله در

ذیل این روایت می‌نویسد: «فاطمه بنت

اسد علیها السلام از "سبقت‌گیرندگان به اسلام"

بود و اسلام را بعد از ده نفر اختیار کرد.

پس او یازدهمین نفر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او

را اکرام و تعظیم می‌کرد و "مادر" خطابش

می‌فرمود.»^۷ ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید:

«فاطمه علیها السلام یازدهمین نفری بود که اسلام

آورد و بعد از خدیجه علیها السلام اولین زنی بود که

با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد.»^۸ امام صادق علیه السلام

فرمودند: «فاطمه، دختر اسد، مادر

امیرالمؤمنین علیه السلام، از اولین زنانی بود

که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه

مهاجرت کرد و از دل سوزترین مردمان

به ایشان بود.»^۹ پیشگامی در اسلام و

هجرت، جلوه‌ای از پارسایی و پاکیزگی و

تقوای این بانوی بزرگوار است. به شهادت

تاریخ، او بسیار یاد مرگ و مراقب اعمال

خویش بود.

فاطمه علیها السلام؛ مادر و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش از مرگ عبدالمطلب، ابوطالب علیه السلام

برای کفالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، به انتخاب

خود او، برگزیده شد. ایشان فرزند برادرش

را به خانه خود آورد و به همسرش، فاطمه

بنت اسد علیها السلام، فرمود: «می‌دانی این عزیز

یادگار برادرم است؟ او نزد من از جان و

مالم عزیزتر است. به تو سفارش می‌کنم

که کسی او را اذیت نکند. خوب از او

نگه‌داری کن.» فاطمه علیها السلام خندید و گفت:

«سفارش فرزندم، محمد صلی الله علیه و آله، را به خودم

می‌کنی؟! من او را از خودم و فرزندانم

بیشتر دوست دارم.»^{۱۰} این‌گونه بود که

فاطمه بنت اسد علیها السلام مادرانه و پروانه‌وار

دور پیامبر صلی الله علیه و آله می‌چرخید و نمی‌گذاشت

آب در دلش تکان بخورد.

پیشگام در اسلام

امام صادق علیه السلام فرمود: «در ابتدا که رسول

خدا صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد، عده‌ای کمی

از مردم جزیره العرب دعوت ایشان را لبیک

غروب یار

دفن خوانند و فاطمه بنت اسد عَلَيْهَا السَّلَامُ را به کمک امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دفن کردند و در حق ایشان چنین دعا فرمودند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ لِقَمَّتْهَا حُجَّتْهَا وَ وَسَّعَ عَلَيْهَا مَدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^{۱۳}

خداوندا، مادرم، فاطمه، را ببامرز، حجّتش را براو تلقین کن و خانه آخرتش را وسعت ببخش، به حق پیامبرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و سایر انبیای قبل از من. همانا تو بخشنده ترین بخشنده های...

چه زندگی خوشی است زندگی زنانِ خدایی و چه خوب الگوهایی هستند برای زنان خادجا تو در سایه زندگی این زنان آسوه، شیوه درست انسانیت را بباموزند.

حضرت فاطمه بنت اسد عَلَيْهَا السَّلَامُ پس از سپری کردن عمری پر بار و افتخارآمیز، در سال سوم یا چهارم هجری در بستر بیماری وفات کردند.^{۱۴} در آن لحظات غم‌انگیز، امیرالمؤمنین، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، نیز بر بالین وی حضور داشتند. وقتی خبر حزن‌انگیز وفات این بانو به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید، ایشان نیز گریست و صدایش به ناله «وَأُمّاه» بلند شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در تشییع فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ حضور داشتند و حتی فرمودند: «اینکه در تشییع جنازه فاطمه بنت اسد عَلَيْهَا السَّلَامُ قدم‌های خود را با احتیاط برمی‌داشتم، به سبب ازدحام فرشتگانی بود که در تشییع جنازه شرکت کرده بودند.»^{۱۵} ایشان خود نماز

پی‌نوشت

۱. الإرشاد، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ترجمه محمد باقر ساعدی، انتشارات دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۸۰، ص ۸.
۲. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، انتشارات دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳، ج ۱۵، ص ۷.
۳. نور الأنوار، مومن بن حسن شبلنجی، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۱، ص ۷۶.
۴. الإرشاد، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ص ۳۰.
۵. علل الشرایع، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، انتشارات مکتبه طباطبایی، قم، ص ۱۳۰.
۶. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۸۳.
۷. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، انتشارات اسوه، قم، ج ۷، ماده فطمه.
۸. شرح نهج البلاغه (۴ جلدی)، ابن ابی الحدید، انتشارات دار إحياء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۵.
۹. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، انتشارات دار الکتب الإسلامية، تهران، ج ۲، ص ۴۶۶.
۱۰. أسد الغابة فی معرفة الصحابة، علی بن محمد بن اثیر، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ج ۵، ص ۴۱۷.
۱۱. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۸.
۱۲. همان، ص ۱۷۹.





نجمه جمشیدی-دانش پژوه سطح ۳ حوزه علمیه

رسانه‌ها و مدیریت ذهن

پدرم برای مادرم اخبار را تندتند و بلندبلند از داخل گوشی می‌خواند. هرآزگاهی آه و واویلا می‌کرد و جمع تکان می‌خورد. برادرم برنامه‌های تلویزیون را از داخل گوشی می‌دید. خواهر بزرگم دانشجو بود که در کنار دفتر و کتاب، پیام‌های گوشی‌اش را می‌بیند. خواهر کوچکم کنار مادربزرگم نشسته بود و مدام عکس‌های رنگ‌ولعاب‌دار غذاهای مختلف را نشان می‌داد.

آیا شما هم مادربزرگی دارید که همیشه گوشه‌ای از خانه قدیمی‌اش می‌نشیند تا شما به دیدارش بروید؟ قطعاً پاسخ شما «بله» است. پس با من همراه شوید و به دیدار مادربزرگم بیایید. روزی به دیدار مادربزرگم رفته بودیم. چند دقیقه‌ای از نشستیمان نگذشته بود که تقریباً تمام اعضای خانواده گوشی‌هایشان را در دست گرفتند و مدتی بعد، گوشی آن‌ها را در دست گرفت! شما هم حس می‌کنید که جمله سنگینی گفتم؟ بگذریم.

مادربزرگم ادامه داد: «قبل از این جعبه رنگی مرموز، جعبه جادویی آمده بود. همین تلویزیون را می‌گویم. یک وقت دیدم رفتار کل خانواده تغییر کرد: یکی لباسش تغییر کرد؛ دیگری موی سرش؛ دیگری نوع حرف زدنش. خیلی طول نکشید اوضاع را مدیریت کردم.»

سکوتی در جمع حکم فرما شد. به ثانیه نکشید که هرکس جای خودش را پیدا کرد. پدرم مشغول تعمیر ساعت شد و کمی بعد، برای مادربزرگم با چوب‌های داخل حیاط صندلی مخصوص نماز ساخت. مادرم به کمک مادربزرگم آتش‌رشته بار گذاشت. برادرم داخل حیاط رفت و از درخت انجیر میوه‌هایش را چید. خواهر بزرگم کتابش را مطالعه و در گوش نکتته برداری کرد. خواهر کوچکم قلم و کاغذ از او قرض گرفت تا ماجرای امروز را به تصویر بکشد. البته با باقی مانده

بنده خدا، مادربزرگ ما، که از تعجب کم مانده بود شاخ دریاورد، از جایش، مثل فنر، بلند شد. حق هم داشت. مدیریت خانه و خانواده‌اش را یک جعبه رنگی مرموز به دست گرفته بود!

رفت سمت صندوقچه جادویی‌اش. آن را باز کرد و یک ظرف حصیری بیرون آورد. ظرف را جلوی تک تک اعضای خانواده گرفت و با صدای بلند، حکم مدیریت‌اش را صادر کرد:

«همه شما گوشی‌هایتان را بگذارید داخل این ظرف. تا زمانی که اینجا نرسید، سمت این ظرف نیایید. اگر ببینم کسی سمت این ظرف بیاید، همه اش



خانواده تحت تأثیر جعبه جادویی تغییر کرد؛ مثلاً یکی موهایش، یکی لباسش و یکی نوع حرف زدنش را تغییر داد.»

صادقانه بگویم که یکی از روش‌هایی که در مدیریت ذهن از آن استفاده می‌کنند، آموزش، تلقین و تکرار است؛ با این هدف که مطالب تکرار شده، به مرور زمان، جزئی از باور مخاطب شود و در رفتارش بروز پیدا کند.

حتماً شنیده‌اید که کسی می‌گوید فلان مطلب روی مخم رفته و بعد مدام تکرارش می‌کند!



کاغذکشتی ساخت و آن را در آب حوضچه رها کرد. حتماً می‌گویید: «مثلاً آمده بودیم مقاله بخوانیم. این که شد داستان!»

حق با شماست. فقط درگوشی بگویم: «فکر به ماجرای دیگری قد نداد!»

جانم برای شما بگوید که این ماجرای به ظاهر ساده نکات بسیار زیادی دارد و هرکسی از زاویه‌ای به آن نگاه می‌کند.

اما چیزی که برای من جالب آمد، مدیریت ذهن افراد توسط رسانه‌ها، اعم از تلویزیون و گوشی، است. شاید شما بخواهید بدانید که چطور رسانه‌ها

می‌توانند ذهن‌ها را مدیریت کنند. باید بگویم که غمتان نباشد. خودم از دل همین ماجرای مادر بزرگم، سه دلیل را برایتان می‌نویسم:

① مدیریت ذهن با تکرار و تلقین

بعداز حکم مدیریتی، مادر بزرگم نکته‌ای مطرح کرد: «دیدم رفتار و عملکرد اعضای

رسانه‌ها دقیقاً همین کار را می‌کنند. نمی‌خواستم این را بگویم؛ اما تکرار آن چیزی که رسانه می‌خواهد در ذهن مخاطب جا بگیرد، **انسان رسانه‌ای** می‌سازد. این را حتماً یادداشت و به آن فکر کنید: «آیا فرقی می‌کند که رسانه‌ها خودی یا غیرخودی باشند یا محتوای خوب یا بد را تکرار کنند؟ آیا درست است که اجازه دهیم دیگران مدام ذهن ما را پرت کنند یا شخصیت دیگری برایمان بسازند؟!»
خب، کجا بودیم؟ آهان، **(تکرار و تلقین)**. امام خمینی علیه السلام می‌فرمایند: «یک مطلبی که تأثیر در نفس انسان باید بکند، با تلقینات و تکرارها بیشتر در نفس انسان نقش پیدا می‌کند.»
اگر مطلبی با تکرار در ذهن ورودش به عمل و رفتار اینجاست که باید از خودمان بپوشانیم: «آیا این رفتار خود من است؟»

۲ **اطلاعات رگباری و کاهش قدرت تحلیل ذهنی**
یادتان هست که گفتم پدرم اخبار را بدون وقفه می‌خواند؟ یا برادرم مشغول تماشای تلویزیون بود؟ شاید با خود بگویید: «خب بله؛ ولی مگر اشکالی دارد؟!»
باید بگویم که پشت سرهم خواندن اخبار و دیدن فلان برنامه تلویزیونی، ذهن آن‌ها را **محدود** یا حتی **مخدوش** کرده بود. در واقع، جعبه‌رنگی مرموز یک تصویر ذهنی برای آن‌ها ساخته که جهان این‌گونه است.
فکرش را بکنید که هر روز با رگباری از اطلاعات درست یا غلط مواجه شوید. آیا فرصتی برای **فکر و تحلیل** یا انگیزه انجام دادن کار دیگری برایتان می‌ماند؟



«ایده‌هایم کجاست؟»

چون تا زمانی که گوشی بود، فرصت نداشت خودش را پیدا کند و اطرافش را ببیند. در نبود گوشی، فرمان ذهنش را به دست گرفت و به فکر ساخت و ساز افتاد.

۳ غذای ذهن: تبلیغات رنگ و لعاب دار رسانه‌ها

مشکل اعضای خانواده من این بود که تقریباً همه آن‌ها درگیر یک مسئله شده بودند و آن مسئله قدرت و فعالیت ذهنی را از آن‌ها گرفته بود.

شاید پرسید آیا منظورت از آن مسئله، تبلیغات رنگ و لعاب دار جعبه جادویی و جعبه رنگی مرموز است؟ باید بگویم همین‌طور است.

بیشتر که دقت می‌کنم، می‌بینم یک دلهره و اضطرابی هم ایجاد می‌شود.

در جایی خوانده بودم: «صاحبان قدرت ایجاد ترس را بهترین راه تسلط می‌دانند. با وارد شدن اطلاعات غلط، ذهن در تجزیه و تحلیل دچار مشکل

شده و در نهایت، با تحلیل رفتن انرژی مغزی، هدایت ذهن افراد در مسیر خواسته‌های قدرتمندان سهل‌تر خواهد شد.»^۲

ماجرای درست از آنجایی شروع شد که بعد از حذف گوشی، پدرم فکر خود را برای تعمیر ساعت به کار گرفت و با ساخت صندلی نماز، ایده‌ای را عملی کرد. در حقیقت، در نبود گوشی، حتماً از



تجربه ثابت کرده که تبلیغات و مواجهه زیاد با وسایل و مطالب جلب توجه کننده، ذهن را محل رفت و آمد بسیاری از مسائل می کند و کم کم کنترل و مدیریت ذهن از دست می رود. در واقع، عادت می کنیم به اینکه توجه ما را به موضوعی جلب کنند و قدرت اینکه خودمان به نکته ای توجه کنیم را از ما می گیرند. اگر آن رفت و آمدها صدا داشتند، حتماً این را از آنها می شنیدیم: «بگذار من برایت تعیین کنم الان به چه چیزی توجه کنی، به چه چیزی فکر کنی، چه چیزی

کسی که زیاد تلویزیون نگاه کند، خرفتمی شود.



پی نوشت

۱. آیین انقلاب اسلامی (گزیده ای از اندیشه و آرای امام خمینی رضی الله عنه)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه، ج ۲، ص ۲۹۳.
۲. رک: مقاله پژوهشی (تحلیل روش های فرعون در مدیریت ذهن قوم خویش در قرآن کریم)، حکیمه حسینی، فصلنامه علمی-پژوهشی اسلام و مطالعات اجتماعی، ش ۳۴، ۱۴۰۰ش، ص ۱۳.

در سرزمین عجایب

زینب رحیمی تالار پستی - دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه

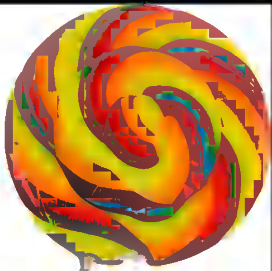
جای بچه

وارد حسینیه که شدم، نگاه‌ها به طرفم برگشت؛ ساک همراهم را در نزدیک‌ترین گوشه از ورودی گذاشتم. شب اول دهه بود و هنوز کسی عادت نکرده بود. طفلک دخترانم نگاه‌ها را که دیدند کنار ساک نشستند تا از احوالپرسی‌ها خلاص شوم؛ بعضی نگاه‌ها هنوز حوالی نزدیک‌ترین گوشه ورودی چرخ می‌خورد؛ نفهمیدم سوژه پچ‌هایشان ساک بزرگم بود یا دخترها.

دم همان ورودی کنار بچه‌ها مستقر شدم و بعد از باز کردن کتاب دعایم عروسک دخترها را از ساک اجی مجی‌ام بیرون کشیدم. هنوز چند دقیقه نگذشته بود که چند دختر با دهان آب افتاده و حسرت قلمبه شده دور فاطمه و زهرا را گرفتند؛ همین‌که خواستند سر از کار هم دریاورند و سیم اتصالشان را بعد از آب شدن یخشان وصل کنند، خانم‌ها یکی بعد از دیگری با اخم و

مشغول شدند؛ یکی دراز کشید؛ یکی به پشت خم شده دیگری دفترچه گذاشت و نقش می زد. آن قدر سرگرم شدند که عاشورا و گریز بعدش تمام شد.

در استراحت بین زیارت و سخنرانی هادی، پذیرایی انجام شد و فرصت به نیم وجبی ها داد تا نقاشی هایشان را نشانم دهند؛ هادی از قبل فکر جایزه شان را کرده بود؛ آب نبات چوبی برای مدتی می توانست دهان های



کوچکشان را بند تا صدای بزرگ تره در نیاید.

عاشورا کوتاه بود و همه آن را حفظ بودند اما امان از وقتی که هادی سخنرانی کند سرگرمی را اجرا می کرد. همراهم خیر دهد همراهی می کرد.

هیس هیس کنان، زهره بچه ها را ترکانند؛ وقتی صدای گریه نوه مریم خانم بلند شد، به سبزه نیز آراسته شد. فقط در حیرت همسایه دور مسجد، که سالی به دوازده ماه هم نمی دیدمش ماندم؛ غرولندش حسینی را برداشت. من نمی دونم اینا که بچه دارن چرا تو خونه شون نمی مونن تا مردم آرامش داشته باشن؛ مگه مجلس روضه جای بچه بازیه؟ مانده بودم جوابش را بدهم یا نه؛ تا جایی که یادم می آمد ما از بچگی در مسجد و روضه بزرگ شده بودیم و کلاً جای ما در این طور مراسمات بود؛ به همین خاطر او را درک نمی کردم.

وقتی دیدم صدای زیارت عاشورا خواندن از بلندگو پخش شد، از ساک چند دفترچه و کلی مداد رنگی که گلچین مداد رنگی های بچه هایم در چند سال بود را بیرون کشیدم؛ ذوق و استقبال بچه ها شیرین بود؛ فارغ از فضای دوروبر،

جایزه اوضاع را تحت کنترل درمی آورد. به لطف درک بالای سخنران عزیز مجلس که سخنرانی را بیش از حوصله جمع طول نداده بود، نخود و لوبیاهایم صدای کسی را درنیاورد.

استراحت بین سخنرانی تا مداحی، به خوراکی دادن به بچه ها و داوری مسابقه شان گذشت.

کوثر خانوم، این ساک شما ته

نداره؟ از سر شب هی ازش چیزای عجیب غریب می کشی بیرون و هنر جدید رو می کنی.

چشمانم را ریز کردم و "هان" ی گفتم.

فاطمه دختر مریم خانم که دختر اولش بین بچه ها بود، توضیح داد.

خدا خیرت بده که بچه ها رو سرگرم

کردی؛ فکر می کردم حالا که بچه کوچیک دارم، همیشه امسال پیام برای عزاداری؛ ولی نرگس اصرار کرد و مامان قول کمک داد که او مدم؛ غصه ام شده بود که

ظرف وسط بود و یک پلاستیک با یک نمونه کار به هر کدام دادم.



شبيه اينی که توی پلاستیکتون

گذاشتم رو پیدا کنین و بریزین توش.

هر کس بدون حرف و غلط غلوط حبوبات

بیشتری جمع کنه، برنده میشه.

هر چه حبوبات از هر نوع در خانه

داشتم، قاطی هم کرده بودم؛ امید

داشتم که بتوانند درست جدا کنند

وگرنه کارم درمی آمد؛ هر بار باید وسط

آبگوشت، عدس و وسط قورمه سبزی،

نخود به خورد اهل خانه می دادم. کمی

آن وسطها شور می گرفتند؛ اما وعده

صدای همسایه‌ها درمیاد؛ خدا رو شکر شما نرگس سرگرم کردین و مامان هم نیما رو آرام کرده. از نگاه و سرزنش‌های خانوما اذیت می‌شدم.

به خاطر آن رفتارهای عجیب، سری به تأسف تکان دادم؛ کمی دلداری لازم داشت که خرجش کردم؛ جیغ بنفش زهرا برق از سرم پراند و نطقم کور شد؛ کمی که کروکی وضعیت را بازسازی و تحلیل کردم، نظر کارشناسی‌ام آن شد که یکی از دخترهای ریزه‌میزه چهارپنج‌ساله، دست زهرا را گاز گرفته بود.

مادر آن بچه، مثل باز شکاری بر سرش فرود آمد و از توپ‌وتشدریغ نکرد. کلی هم تف و لعنت نثار خودش و اجداد دخترش کرد.

خدا مرگم بده؛ ذلیل شی بچه؛ بچه حاج‌آقا رو چرا گاز گرفتی؟ الهی جیجی‌جیگر بزنی که مثل خروس جنگی به همه می‌پری.

جستی زدم تا ترمزش را بگیرم و او نتواند گازش را بگیرد و طفلک وحشت‌زده را بیشتر به فیض برساند. کنارشان نشستم؛ همچنان که دست دور شانه زهرا انداختم تا آرام شود، ایست قاطعی دادم.

عزیزم، آرام‌تر؛ یه کم زبون به دهن بگیر؛ چیزی نشده.

حالا دیگر اوضاع به دادگاه شبیه شده بود؛ خانم‌ها ما را دوره کرده بودند و هر کس حکمی صادر می‌کرد. وِلشان می‌کردی حکم قصاص برای بچه و مادرش که او را به مجلس آورده بود، صادر می‌کردند. صدای نگران هادی از بلندگو می‌آمد که دعوت به سکوت می‌کرد تا مراسم را ادامه دهند. شک نداشتم صدای گریه نگرانش کرده بود؛ بازهم رگ کوثر بودنم بالا زد. به سبک مأمور مخصوص حاکم بزرگ، می‌تی‌کومان، دستم را بالا گرفتم.

خانوما! خانوما! به جان خودم دخترم شمشیر نخورده؛ بچه‌ن؛ پیش میادخب؛ طیبه خانم که به کلانتر محل مشهور شده بود، سرش را از آن وسطها جلوتر کشید و تشرزد.

خانوم آقا؟ می‌خواستی یه بلایی هم سر همدیگه بیارن. از سر شب هی جنگولک بازی سرشون درآوردی که مثلاً سرگرمشون کنی؛ چی شد؟ باز بگو چرا بچه‌ها نیان توی مراسمها.

دهانم بازماند؛ من جنگولک بازی درآورده بودم؟ مگر بچه‌ها غیرازاین مراسمات این‌طور رفتار نمی‌کردند؟ اصلاً (بازی اشکنک دارد) را برای چنین وقت‌هایی درآورده بودند دیگر. ایستادم و همه را به متفرق شدن هدایت کردم.

تموم شد؛ بفرمایید سرعزاداریاتون. رو به کلانتر خانم کردم و کمی بلندتر از معمول که متفرق شونده‌ها هم بشنوند، جوابش را دادم.

طیبه خانوم، بچه‌ای که توی مسجد و روضه قد نکشه، دعا و مراسما به گوشش نخوره، مراسمای مذهبی خاطرۀ خوب زندگیش نباشه، وقتی بزرگ شد، پارتی و اکیپای درهم‌برهم جاش میشه؛ اخم‌وتخم شما، اینجا، که زهره‌اش رو بترکونه، قربون صدقه رفتنای گرگای بیرون به دلش میشینه. عزیزم، این بچه‌ها سرمایۀ آیندۀ جامعه هستن؛ با همون جنگولک بازی که گفتی، دارم سرمایۀ‌گذاری می‌کنم.



بعد از چشم‌غره طیبه خانم، یواشکی کمی ناز زهرا را کشیدیم؛ بخش سخت ماجرا شروع شده بود که خانم‌ها اجازه نمی‌دادند دخترها سینه‌زنی مثل مردها اجرا کنند؛ کنار پرده بین زن‌ها و مردها، جای خلوت‌تری بود؛ بچه‌ها را با خودم به آنجا بردم و تا ملت سرشان به روضه گرم بود، یک کوچه سینه‌زنی به ترتیب قد از آن‌ها ترتیب دادم؛ با شروع سینه‌زنی و اشاره من، آن‌ها هم با شور و حال و تمام توان شروع کردند.

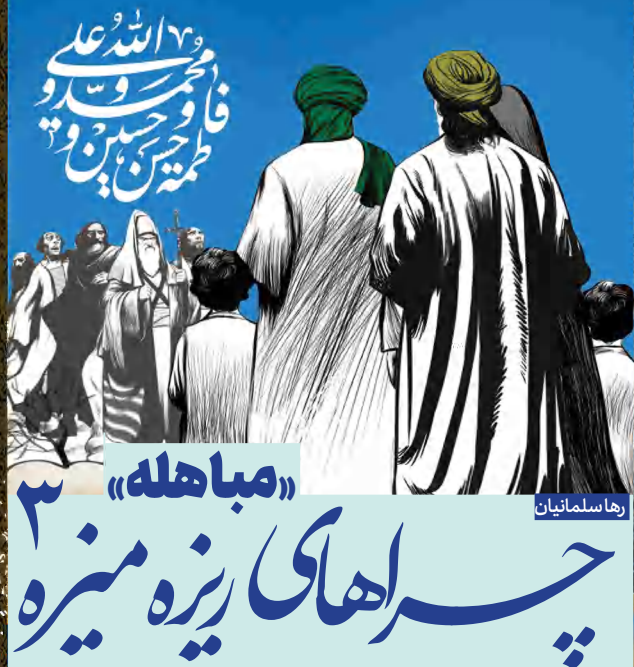
دخترها را بی‌حال کند. به مدد توسل به عموی دخترک‌های کربلا به خیر گذشت و فقط تیر چشم‌غره‌ها و پچ‌پچ‌هایشان اصابت کرد.

آن شب طبق اخبار خبرگزاری فاطمه و زهرا، بچه‌ها حسابی کیف کرده بودند و باحال خوب از مراسم بیرون رفتند. صدایش را درنیاوردم که هادی جهت تشکر از این جان‌فشانی و هنرنمایی‌ام کل دهه اول محرم، شستن همه ظرف‌ها را به عهده گرفت.

ادامه دارد...

استرس هم داشتم که نکند به خاله‌خان باجی‌ها برخورد و رفتارشان حال





«مباهله»

رها سلماتیان

چسراهای ریزه میره

به روز سرد زمستونی بود. به خاطر تعمیرات شوفاژخونه، اون شب خبری از گرمای مطبوع شوفاژ و خواب راحت نبود. مامان لباس گرم تنمون کرد، یه پتو هم آورد روی شونه‌های آقاجون انداخت. من و داداشم و بابا دور آقاجون نشستیم بودیم و به حرف‌های شیرینش گوش می‌دادیم. آقاجون داشت از قدیم می‌گفت و کرسی و دورهمی‌ها و گرمای محبت که توی خونه‌ها موج می‌زد. من و داداش حسابی یخ کرده بودیم. آقاجون گوشه پتو رو بلند کرد و گفت: بدوید بیاید زیر پتو تا با هم گرم بشیم. خلی

زود گرم شدیم از گرمای وجود آقاجون. باباسینی چایی روز مامان گرفت و گذاشت جلوی آقاجون و گفت: ووروجک‌ها، کجا رفتین؟ آقاجون واذیت نکنین!

آقاجون گفت: ماسه تا که گرم شدیم. شما دوتا هم اگه می‌خواید، بیاید با هم گرم بشیم. مامان خندید و گفت: مثل آل کسا؟! حسین که از من کوچیک‌تر بود گفت: آل چی؟! آقاجون گفت: پنج‌تن آل‌عبا عزیزم! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام.

به اسلام شدن؛ ولی ایمان نیاوردن. پیامبر ﷺ هم به شون نامه داد که آگه مسلمون نمی‌شید، باید جزیه^۲ بدید. اون‌ها هم پاشدن اومدن مدینه پیش حضرت و

گفتن: شما سرور مارومی شناسی؟

پیامبر ﷺ فرمود: بله، حضرت

عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنده و پیامبر خداست و

آیه نازل شد که: **﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ**

اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ

كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳ «مثل عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نزد

خداوند، همچون مثل آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است که

او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود:

موجود باش، او هم فوری موجود شد.»

پیامبر اسلام عَلَيْهِ السَّلَامُ سعی کردن به شون

بفهمونن که نحوه تولد حضرت

عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دلیل بر الوهیت^۴ ایشان

نیست؛ ولی نجرانیان زیر بار نرفتن و اصرار

داشتن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پسر خداس!

این جا بود که آیه^۵ **مباهله** نازل شد.

بابا قرآن و از روی رحلی روی طاقچه

برداشت و بوسید و داد دست آقا جون.

آقا جون قرآن و باز کرد و آیه رو آورد و گفت:

من که خیلی احساس بزرگ‌تر بودن می‌کردم، گفتم: من داستانش و بدم آقا جون، و شروع کردم گفتن.

آقا جون که معلوم بود خیلی خوشحاله که من **حدیث کسا** رو بدم، گفت: حالا

بگو ببینم: آگه گفتمی امروز چه روزیه؟

من و داداش نگاه مامان بابا کردیم و انگار

منتظر بودیم به مون تقلب برسونن!

مامان گفت: **۲۴ ذی حجه**.

آقا جون گفت: درسته، امروز روز مباهله‌س.

داداش گفت: مباهله دیگه چیه؟

آقا جون دستی به سرش کشید و گفت:

یه داستان قشنگ داره، مثل همون

داستان که الان داداشت گفت.

بابا کاسه توت خشک و گرفت جلوی

آقا جون و گفت: چایی تون یخ نکنه

آقا جون. برای بچه‌ها از روز مباهله و

اقتدار و حقانیت رسالت بگید لطفاً!

آقا جون استکان چایی و که زمین گذاشت

گفت: داستان مربوط می‌شه به سال دهم

هجری قمری، همچین روزی. مسیحیان

نجران از طرف پیامبر اسلام عَلَيْهِ السَّلَامُ دعوت

آقاجون ادامه داد: فهمیدی مباحله یعنی چی؟ یعنی دو گروه برای اثبات حقانیت خودشون، همدیگه رو لعن و نفرین کنن تا خدا گروهی رو که بر حق نیستن، دچار عذاب کنه و معلوم بشه حق باکی بوده. اهل نجران باهم مشورت کردن و بزرگشون گفت: ببینید پیامبر باچه کسانی می آد برای مباحله. اگه با خونوادهش اومد، بترسید و زیر بار مباحله نرید.

فردا صبح پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست حضرت علی و گرفته بود و امام حسن و امام حسین جلوشون و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ پشت سرشون اومدن برای مباحله و کارشناسها همراهانشون و این جوری معرفی کردن:

«هَذَا ابْنُ عَمَةٍ وَرَوْحُ ابْنَتِي وَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَهَذَا ابْنُ ابْنَتِي مِنْ عَلِيٍّ وَهَذِهِ الْجَارِيَةُ بِنْتُ فَاطِمَةَ أَعْرَأُ النَّاسَ عَلَيْهِ وَأَقْرَبُهُمْ إِلَى قَلْبِي؛ این پسرعمو و داماد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و محبوبترین مردم در نزد وی است و این دو پسر نوه دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند و این زن، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ، دختر وی است و عزیزترین مردم نزد پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»

حسن جان، می تونی برامون بخونی؟ اولین بار بود می خواستم بخونم؛ ولی برای اینکه ثابت کنم بزرگ شده‌م، شروع کردم به خوندن: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.^۵

بعد قرآن و داد دست داداش تا ترجمه‌ش و بخونه: «هرگاه بعد از علمی که (درباره مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ) به تو رسیده، کسانی با تو به ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: بیاید. ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت می‌کنیم، شما زنان خود را؛ ما از نفوس خودمان دعوت می‌کنیم، شما هم از نفوس خودتان. آنگاه مباحله می‌کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار می‌دهیم.» آقاجون قرآن و بوسید و داد به بابا و گفت: افتخار می‌کنم به نوه‌های قرآن خون و باایمونم.

داداش پتورو پیچید به خودش و گفت: آقاجون، بعدش چی شد؟

مسیحیان نجران که جدیت پیامبر ﷺ من اون شب پیش آقاجون خوابیدم رو دیدن، حسابی ترسیدن و گفتن: آگه این‌ها ما رو نفرین کنن، حتی به مسیحی روی زمین باقی نمی‌مونه. این پیامبر حتماً راست‌گوئه و آگه الان دعا کنه، می‌تونه کوه و جابه‌جا کنه.

ادامه دارد...



خلاصه، زیر بار میثاق صلح‌نامه‌ای نوشتن و قرضه پردازن و در پناه آمدن داداش که خیالش از راحت شده بود، سرش روی شونه آقاجون و خواب برده بود.

پی‌نوشت

۱. نجران شهری مرزی است در جزیره‌العرب که مابین حجاز و یمن واقع شده و در دوران قبل از اسلام، جمعیت بسیاری از مسیحیان در آنجا سکونت گزیده بودند.
۲. قرضه مالیاتی است که در اسلام از اهل کتاب گرفته می‌شود تا در قلمرو اسلامی جان و مالشان حفظ شود. در واقع مسیحیان و یهودیان با پرداخت قرضه در جنگ‌ها شرکت نمی‌کنند و ارتش اسلام موظف است از مال و جانشان با تمام قوا دفاع کند.
۳. آل‌عمران/۵۹.
۴. إله بودن؛ قابل پرستش بودن.
۵. آل‌عمران/۶۷.
۶. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۲۱، ص ۲۷۷.



ترکس ایراتیور

دانش پژوه سطح ۳ حوزه علمی

برای هزارمین بار، نگاهش را به صفحه سفید ساعت مچی‌اش دوخت؛ همان که هدیه جواد بود. هنوز عقربه‌ها نیم ساعت مانده تا قرارش را نشان می‌دادند. باذ زیر برگ‌های زرد و قهوه‌ای جمع شده گوشه پارک می‌دوید و میان هوا سرگردانشان می‌کرد.

شده بود. برخلاف هر سال که لحظه به لحظه پاییز برایش پر از خاطره بود، امسال هیچ چیز این فصل هزاررنگ خوشحالش نمی‌کرد. نه تنها پاییز، تمام ثانیه‌های دنیا برایش حکم مجازات مرگ‌باری داشت.

یاد نگاه تلخ و دل‌گیر جواد، مرد روزهای تلخ و شیرینش، ذره‌ذره آبش می‌کرد. مدام صدای پر از خشم و نفرت جواد میان ذهنش می‌چرخید که از لای دندان‌های کلیدشده‌اش به او گفته بود: «تو زندگی با من چی کم داشتی که این جوری پشت پا زدی به همه چیز و خودت و من و رسوا کردی؟!»

صدای کلاغ‌ها برایش سمفونی وحشت

افسانه با چشم، افتادن شانه‌های جواد مرد خوش اخلاق و مهربانی بود که همیشه استوار جواد را دیده بود و غروری که با حماقت او لگدمال شده بود. کلافه، چشمی میان پارک گرداند. سوز سردی از لابه‌لای شاخه‌های لختِ درختان به جانش نشست. اندکی در خودش مچاله شد. دلش می‌خواست به خودش سخت بگیرد؛ آن قدر سخت که استخوان‌هایش بشکند و دوباره رشد کند تا شاید دنیا فراموش کند که او با خود ه زندگی، به یادش، چه کرده!

ماکشید
کرکشی

و برای
گذشته
نمی‌کرد
باشد.



سارا تمام ذوق و سلیقه‌اش را برای تزئین سفرهٔ هفت‌سین به کار گرفته بود. صدای پر از شیطنتش میان خانه پیچید: «آقای پدر! بیاید دیگه. مامان! الان توپ درمی‌شه ها! بعد شما تا آخر

سال داری شال اتو می‌کنی.»

افسانه اتو را از برق کشید و شالش را سر کرد. در آینه نگاه عمیقی به خودش انداخت. خیلی جوان‌تر از چهل سال می‌زد. با روزهایی که تازه به خانهٔ جواد آمده بود، خیلی فرق نمی‌کرد؛ چشم و ابروهای مشکی در کنار بینی استخوانی و کشیده و صورت گرد و پوست روشن. لابه‌لای برانداز کردن خودش بود که جواد با آن قدوقامت هیکلی‌اش و با چشمانی عسلی بزاقش و لبخند همیشگی‌اش، پشت سرش ظاهر شد. افسانه عمیقی کشید و سرمست و خنک جواد، دستش را گرفت و کنار سفره رفتند. سارا قرآن باز بود و مشغول خواندن بود. ثانیه‌ها

جواد بستهٔ کادوپیچ‌شده‌ای را سمت همسرش گرفت و برایش عشق آرزو کرد. افسانه با روانه کردن دنیایی از آرزوهای خوب برای جواد و سارا، با ذوق روبان طلایی بسته را کشید. کارتن سفیدرنگ گوشی مدل جدیدی خودنمایی کرد. سارا جیغی کشید و گفت: «وای! ببین بابا چه کرده! برا ما هم از این ولخرجی بکن آقا جواد!»



جواد صورت سفید سارا را بوسید و قرآن را سمتش باز کرد. سارا اسکناس‌های خشک و تانخورده را برداشت. جواد بلند خندید: «چه می‌کنی پدرلواتی! همه رو که نه. حالا می‌خواد مهمون بیاد.»

سارا چشمانش را گرد کرد و معترضانه گفت: «برای افسانه‌خانم جونت که می‌خواستی گوشه میلیونی بخری، فکر این چیزا نبود!»

در میان کل‌کل دختری و پدری سارا و جواد، افسانه با ذوق کودکانه‌ای گوشه را دست گرفت و نگاه کرد. با خوشحالی گفت: «سارا! ببین! از گوشه‌ای تو و باباس!»

سارا با محبت گفت: «آره قربونت برم؛ مبارکه!»

چشمان مشکی و درشت افسانه از شادی برق می‌زد. رو به جواد کرد و گفت: «ممنون جواد. خیلی خوشحال شدم! دستت درد نکنه.»

لبخند رضایت مهمان گوشه نگاه چشمان عسلی جواد شد. در کمتر از یک ساعت، سارا کلی برنامه روی گوشه مادرش نصب کرد و به او تحویل داد. افسانه سینی چایی و شیرینی را روی میز مقابل جواد گذاشت و گوشه به دست کنارش نشست و شروع کرد به پرسیدن و یاد گرفتن. خیلی نگذشت که سر افسانه هم، مثل سارا و جواد، گرم گوشه شد.

روزها می‌گذشت و افسانه با پیدا کردن دوستان و آشنایان قدیمی‌اش در پیام‌رسان‌ها، ذوق زده و خوشحال بود؛ دوستانی که هرکدام برایش یادآور خاطرات خوب دوران تحصیل و

سارا با محبت گفت: «آره قربونت برم؛ مبارکه!»

چشمان مشکی و درشت افسانه از شادی برق می‌زد. رو به جواد کرد و گفت: «ممنون جواد. خیلی خوشحال شدم! دستت درد نکنه.»



یک روز، مثل همیشه، چشمانش «تو رویه بار دنیا از من دریغ کرده! دیگه را باز نکرده، کورمال کورمال دستش تو تکرارش نکن!»

را روی پاتختی کنار تختش کشید و افسانه چند علامت سؤال فرستاد. به جای گوشه را روشن کرد. وارد واتساپ شد

و پیام‌ها را بررسی کرد. موجی از «سلام صبح به خیر»ها به سویش روانه شد. در

بین مخاطبانش یک شماره ناشناس توجهِش را جلب کرد. وارد صفحه شد.

اولین پیام را خواند: «سلام غریبه آشنا!» تا آنجاکه افسانه یادش بود، مخاطب

شاعر یا فیلسوف نداشت که این‌طور حرف بزند. بی‌درنگ نوشت: «شما؟!»

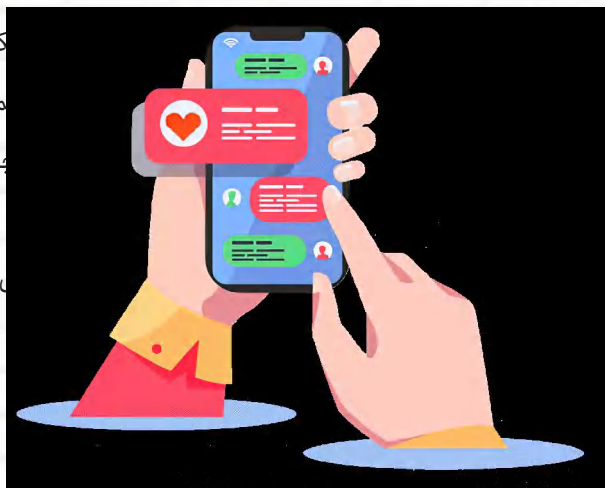
مخاطب برخط شد و نوشت: افسانه گوشی را از بغل قفل کرد و

«چقدر تلخه که یه روز عزیزترین کسی سرش را در بالش فرو کرد. بی‌صدا آن قدر گریه کرد تا سبک شد. نادر عشقِ روزهای

چشمان افسانه از تعجب بازماند؛ نوجوانی اش بود. از دست زدن به گوشی که به آن نزدیک

نوشتن مت آشپزخانه بند مِشت آب صورتش زد.

گزرگزمی کرد. «عزیز» معرف می‌کن فوری



پیام‌ها از طرف نادر همچنان ادامه داشت، هر روز، هر شب؛ پیام‌هایی خودنمایی می‌کرد؛ نفرت به‌خاطر آن که افسانه آن‌ها را می‌خواند و غرق در خاطرات شیرین نوجوانی‌اش می‌شد؛ نوجوانی‌اش را با او شریک شده بود و پیام‌هایی که به‌محض خوانده شدن پاک می‌شدند؛ پیام‌هایی که افسانه را ترس از اینکه جواد خبردار شود، بیشتر بد اخلاق کرده بود. از همه آزارش می‌داد. حتی تصورش هم

ریشه‌های خشکیده عشقی قدیمی در گوشه‌های پنهان قلب افسانه روییدن گرفته بود. هرچه افسانه جوانه‌های این عشق ممنوعه را قطع می‌کرد، از گوشه دیگری از قلبش، مثل یک سلول سرطانی، سر برمی‌آورد. قلبش شده بود

مرکز حکمرانی چندین پادشاه. حس تعهد گوشه‌ای از وجودش دستور صادر می‌کرد: «تو سال‌هاست

که همسر مرد دیگری شده‌ای و اجازه فکر کردن به دیگری را نداری!»
 «تو سال‌هاست که همسر مرد دیگری شده‌ای و اجازه فکر کردن به دیگری را نداری!»
 «ما سهمی از هم نداریم!»

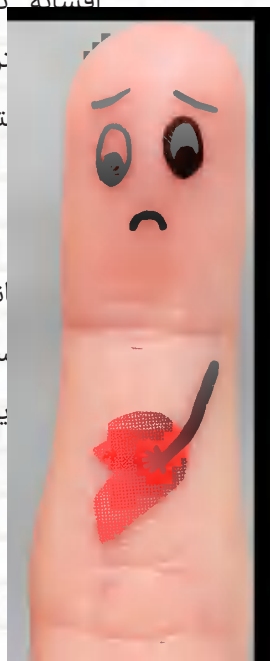
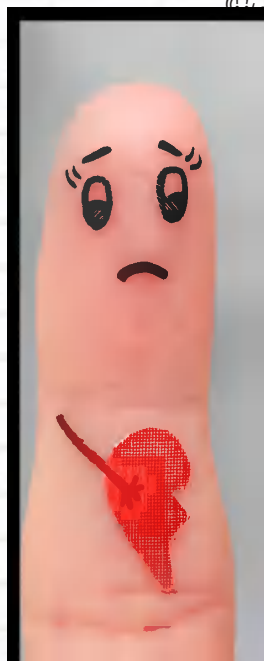


نادر که انگار همیشه روی گوشی چنبره
زده بود، فوری پاسخ داد: «وای افسانه!
من امروز جشن می‌گیرم؛ تو جواب من و
دادی. من تو رو دوست دارم، هرچقدر
هم که تلخ باشی!»
افسانه پوزخندی زد و نوشت: «حرفات
بوی کهنگی می‌ده. اینا رو قبلاً جایی
استفاده نکردی؟!»

نادر نوشت: «از ته دلم نه؛ شاید از سر
زبون به «آرزو» گفته باشم؛ ولی اونم
مخاطبش تو بودی.»

با دیدن اسم آرزو داغی اشک در چشم
افسانه نشست. آرزو همان

نری بود که افسانه
تی به شوق دیدن نادر
مدرسه برمی‌گشته،
پارک سر کوچه
ننه پدري رفت و او را
ست در دست نادر
ید، تمام دنیای صورتی
جواب آمد: «برگشته‌م که جبران ک
افسانه خنده‌ای عصبی کرد و
دلش کلی بدوبیراه نثار روح نا
کرد: «تو بیجا کرده‌ی! چرا همو
بیست سال پیش با یک م
ن بودن من جازدی و سر سفره عذ
آرزو نشستی؟!»



فوری نوشت: «من برات توضیح می‌دم افسانه: مجبورم کردن. مامان و که می‌شناختی. چند سال همسایه دیواربه‌دیوار بودیم. یادته که! می‌دونی حرف حرف خودت بود. مجبورم کرد.» در میان همین توضیح دادن‌ها و اصرارها و انکارها، افسانه به خودش آمد؛ دید نزدیک یک سال است که او در کشمکش احساسش دست‌وپا می‌زند و ساعت‌ها با نادر پیام ردوبدل می‌کند. باید فکری به حال زندگی‌اش می‌کرد. هر روز با جواد و سارا بد اخلاق‌تر می‌شد. دل‌تنگی بدقلقش کرده بود. از هر جهت، در زندگی با جواد که می‌گذاشت.

افسانه در آن یک سالی که نادر، مثل علف هرز، وسط زندگی آرامش سبز شده بود و آرامشش را با مشتی خاطرۀ کهنه به تاراج برده بود، زندگی‌اش را «کج‌دار و مریز» پیش می‌برد؛ تا آن روز کذایی که صبح که بیدار شد، برنامه گوشه‌اش بالا نیامد. هرچه بلد بود، انجام داد؛ فایده نداشت.



دست به دامن سارا شد؛ اما ایراد چیزی نبود که در خانه حل شود. به ناچار گوشی را به جواد سپرد که درمانش کند. جواد گوشی را دست کاری کرد و گفت باید به تعمیرکار نشان بدهد. افسانه با هیجان و تشویش، روی مبل نشسته بود و با پا روی زمین ضرب گرفته بود. از دلهره حالت تهوع گرفته بود. هیچ دسترسی‌ای به نادر نداشت تا به او خبر دهد که پیام ندهد.

سارا به کلاس کنکور رفته بود و این تنهایی بیشتری حالش را بد می‌کرد. چشم‌هایش روی هم افتاد و از دست فکرو خیال بی‌حال شد.

ضرب دست سنگین جواد روی صورتش نشست. قبل از آن، هیچ وقت مزه خشم جواد را نچشیده بود. گوشه لبش چاک خورد و طعم شوری خون تا ته گلویش رفت. همان‌جا، گوشه مبل، در خودش مچاله شد و دستش را سپر صورتش

کرد. صورت جواد از عصبانیت به کبودی می‌رفت. آن قدر مشت و لگد حواله بدن افسانه کرد که خودش خسته شد. صدایش را که از خشم می‌لرزید بلند کرد و فریاد زد: «لعنتی! من گردن شکسته چی برای تو و این زندگی کوفتی کم گذاشتم؟! تو که شاهدی شب و روز رو برای رفاه تو و سارا به هم دوخته‌ام!»

کم‌کم صدایش رنگ ناله گرفت و نگاهش رنگ دل‌خوری. با چانه‌ای که می‌لرزید، ادامه داد: «افسانه، لِهَم کردی! تمام عشقم رو نادیده گرفتی. من یه تار گندیده موی تو رو هم به هزار تا از زنای بزک‌کرده خیابون ندادم. حتی اندازه یه نگاه به تو خیانت نکردم؛ ولی تو چی کار کردی؟! حسرت شنیدن خیلی از اون حرفایی که به اون مرتیکه گفتی، رو دلم مونده. بعد تو ساعت‌ها با ولنگاری با اون یارو بذل محبت می‌کردی؟!»

نگاهش را تلخ از صورت افسانه گرفت.

چند دکمه بالای پیراهنش را باز کرد و گفت: بار تو پارک می تونی ببینی ش. نمی خوام
 «اول که گوشی درست شد و روشن شد، تصویر سالم تو توی ذهنش، خراب شه.
 گفتم حتماً این پیام از طرف دوستای دوران پس پیش اونم لال می شی. والسلام!»
 دیبرستانته. بعدش دیدم نه. منی که مردم، فریادش دوباره در خانه پیچید: «حالت
 می فهمم اینا رو. یه نامرد داره می فرسته. شد؟ زنیکه...!»
 خودم و جای تو جا زدم و جوابش رو دادم. حرفش را با دنیایی از درد قورت داد و برای
 افسانه، تو که خداپیغمبر و حلال حروم همیشه از روزگار افسانه رفت. قبل رفتن،
 حالی ته، چرا بهم خیانت کردی؟! برگشت و با غیظ گوشی را سمت افسانه
 صدای خش دار و خسته جواد دل پرت کرد: «بگیر، به کارت می آدا!» پوزخند
 افسانه را به آتش کشید: «ببین، من تلخش تمام افسانه را به تباهی کشاند.
 این قدر نامرد نیستم که ناموسم رو افسانه ماند و دنیایی از پشیمانی. چیزی
 گوشه خیابون ول کنم یا بفرستم درونش به اون هیب زد: «چقدر گفتم دست
 خونه بابات که تا ابد سر خودم و دخترم بکش از این لذت های آبی و زودگذر. حالا
 از انگ خیانت تو پایین باشه. تو اینجا کو نادر که دردی ازت دوا کنه؟! دیدی اون
 می مونی و من و سارا باروتبدیل جمع نامرد با زندگی ت چه کرد؟! دیگه نه گذشته
 می کنیم و به بهونه درس خوندن سارا برا داری نه آینده. بشین و به هم پیام بدید و
 کنکور، می ریم طبقه پایین خونه مامانم. تولحظه خوش باش!»
 تو هم خفه خون می گیری و لام تا کام با افسانه های های شروع کرد به گریه
 هیچ کی از گندی که به زندگی مون زدی کردن. تمام صورتش را با حرص چنگ زد
 حرفی نمی زنی. سارا هم که هر دو هفته یه و موهایش را پریشان کرد.

ناله‌های بی‌جانش بر سر جنازه زندگی از دست‌رفته‌اش در خانه طنین مرگ می‌انداخت که با تکان‌های دست جواد بیدار شد. لیوان آبی مقابل صورتش بود. مبهوت به صورت جواد دست می‌کشید. جواد به‌زور جلوی خنده‌اش را گرفت و گفت: «افسانه، حُل نبودی که شدی. چرا این جور می‌کنی؟!»

جواد چند قطره آب به خورد افسانه داد و دستش را گرفت.

افسانه هنوز می‌لرزید. با دندان‌هایی که به هم می‌خورد، سارا را صدا کرد.

صورت خواب‌آلود و موهای درهم سارا در چارچوبِ در ظاهر شد و با صدای گرفته‌ای لب زد: «بله مامان.»

افسانه درمانده و هراسان، از تعبیر کابوسش گفت: «امروز نرو کلاس کنکور مامان. بمون پیش من.»

سارا همان‌جا کنار دست افسانه خوابش برد. جواد خنده‌ای کرد و گفت: «ما هم امروز صبحونه نخواستیم. بخوابین.»

جواد که از اتاق بیرون رفت، افسانه دست برد و وارد مخاطبین شد. شماره نادر را مسدود کرد و زیر پتو خزید و خودش را در محضر خدا شرمنده دید و زیر لب گفت: خدایا شکر که مرا با خواب، بیدار کردی.

پی‌نوشت

۱. آنلاین.
۲. معادل پروفایل.
۳. استیکر.





خودت را در دل کار بینداز «تحلیل روان شناختی ترس»

محمد حسین قدیری

دانش آموخته سطح ۳ حوزه علمیه

کارشناس ارشد روانشناسی

🗨️ مباحث دینی را باید به صورت خوشه‌ای و در کنار هم ببینیم، نه به صورت حبه‌ای. در خصوص این روایت باید جوانب متعددی را در نظر گرفت. مانند:

❶ اصل مشورت

در روایات توصیه شده که از متخصص کمک بگیریم و مشکل خود را از طبیب مخفی نکنیم تا فرآیند درمان با مشکل مواجه نشود.^۲ بنابراین، در مواردی که فرد از سلامت جسم یا روان فاصله دارد، باید با متخصص آن امر مشورت کند.

❓ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ!»^۱ چون از امری نگرانی، خود را در آن وارد ساز؛ زیرا خودداری از ورود در آن، اندوهی بزرگ‌تر است».

په ترسی ز امری، بینداز فویش

در آن و بپیرای تشویش فویش

دو دل بودن و فود نکه داشتن

بسی سفت‌تر می‌کند قلب ریش

آیا این تکنیک را همه‌جا می‌توان برای خود یا دیگری به کار ببریم؟



۲ آهسته و پیوسته

برای درمان مشکلات و عادات منفی یا یادگیری مهارت‌ها و عادات مثبت، باید از معارف دین و تجربیات علمی نیز کمک بگیریم. برای این کار گاهی روش **دفعی** لازم است و گاهی روش **تدریجی**. اسلام عادت زنده به‌گور کردن دختران را به‌طور دفعی منع کرد؛ ولی برخی عادات اجتماعی، مانند: حرمت شراب، قبح برده‌داری و وجوب حجاب را در چندین مرحله بیان کرد. اصل آهستگی و پیوستگی، یکی از اصول پذیرفته‌شده در تربیت است. مثلاً در تربیت دینی، به‌تدریج و گام‌به‌گام به فرزندان خواندن نماز و روزه گرفتن را آموزش می‌دهیم یا رانندگی، اسب‌سواری، شنا و... را به مرور زمان یاد می‌دهند.

قرآن کریم نیز به ما فرموده است با دشمن بجنگید؛ ولی مسلمین برای جنگ بی‌گدار به آب نمی‌زدند و مرحله‌به‌مرحله

در روان‌شناسی برای درمان بسیاری از ترس‌ها، اضطراب‌ها و وسواس‌ها، از تکنیک در معرض قرار گرفتن یا **مواجهه‌سازی نظام‌دار** (واقعی و تجسمی) استفاده می‌کنند. حساسیت‌زدایی در این تکنیک، به‌تدریج از مراتب ضعیف تا شدید انجام می‌شود. مثلاً اگر فردی از پرواز ترس شدید داشته باشد و یک‌دفعه بخواهند او را به‌زور سوار هواپیما کنند یا فردی که وسواس شدید دارد، به‌زور وادار کنند که لباسش را نجس کند، ممکن است سخته کند یا کلاً از درمان منصرف شود. در این حکمت نیز حضرت نفرمودند که یک‌دفعه وارد کاری شوید که از آن

هراس دارید؛^۳



ایستاد و سخنان فرزند را زیر نظر داشت. در پایان سخنرانی، امام وارد اتاق شد، فرزندش را در آغوش کشید و از خطابهٔ زیبای او تشکر کرد.^۵ بنابراین، حضرت برای ایجاد مهارت، از تکنیک **مواجهه‌سازی** کمک نگرفتند؛

۴ از تو حرکت
در مثلی می‌گویند: «دست، کار می‌کند و چشم می‌ترسد.» از نظر روان‌شناختی، در بسیاری از مواقع با شروع فعالیت، جرقهٔ انگیزه زده می‌شود و با واداشتن خود به کار و تجسم فواید آن، انگیزه نیز شدت می‌گیرد. گاهی انگیزه مانند کالسکه است که وقتی آن کار شروع شود، کالسکهٔ انگیزه نیز به دنبالش حرکت می‌کند. معمولاً افراد برای شروع کارهایی مثل: غذا پختن، نظافت یا حتی مطالعه و...، به جای اقدام عملی، منتظر انگیزه می‌نشینند.

پیش می‌رفتند و چه بسا لازم می‌شد در مرحله‌ای بادشمن‌مماشات کنند تا قدرت آنان شکسته شود؛^۴

۳ اقدام به موقع
همان‌طور که مشکلات شدت و ضعف دارند، تکنیک‌های سازگاری یا مقابله‌ای نیز متنوع هستند، پس باید وضعیت سلامتی، بیماری، تجربه، سن افراد و... را نیز در نظر داشت و نمی‌توان همیشه از یک مدل استفاده کرد. برای مثال، برای ترس از سخنرانی یا صحبت در جمع، روایت داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام فرمودند: برخیز و برای مادران و برادران و خواهران خود سخنرانی کن! ایشان در حضور پدر خجالت می‌کشید. امام برای این‌که فرزندش آسوده‌خاطر برخیزد و سخن بگوید، از اتاق خارج شد و پشت در

پی‌نوشت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۵.

۲. دانش‌نامه احادیث پزشکی، محمد محمدی ری‌شهری و همکاران، دارالحدیث، قم، چاپ بیست و چهارم، ۱۳۹۹ش، ص ۱۲۴.

۳. <https://www.healthline.com/health/systematic-desensitization#takeaway>

۴. اصول و روش‌های تربیت در اسلام، سید احمد احمدی، انتشارات ماجد، اصفهان، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش، ص ۱۷۶.

۵. امیرالمؤمنین علیه السلام و مباحث تربیتی، محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، چاپ سوم،

۱۳۸۵ش، ص ۱۰۴.



در استداد زینب علیها السلام

زینب رحیمی تالارپشتی - دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه

وقتی ریختند داخل خانه و گفتند باید به خونه بر نمی‌گردم، میرم تا مثل آقا را ببرند، او بود که سکوت شب را با تکبیرهایش شکست و داد زد.

شما فکر کردید مردم نجف خوابند مسیر را تا رسیدن به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد زد تا بی‌خبران را از خواب غفلت بیدار کند.

آئی مردم، به شما ظلم کردند! مرجع شما رو گرفتند!

به حرم امن مولا علیه السلام که رسید، حکومتی‌های بعث نگذاشتند وارد شود. برایش توقف معنا نداشت؛ باید مردم را آگاه می‌کرد. اتفاق کمی برادرش برود، قولی به او داد.

مرجع و زعیم شیعه در عراق را دستگیر کرده بودند. همان جا شروع به سخنرانی کرد. در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خاطره سخنرانی دختر اسدالله را زنده کرد؛ آن قدر گفت تا مردم به گریه افتادند؛ همان گونه که عقيلة العرب بین کوفیان کرد. دختر و خواهر مرجعیت شیعه، نوه دختر عالمی بزرگ؛ با آنکه در شش ماهگی پدرش را از دست داد، تحت تربیت خانواده‌ای که علم و دین برایشان حرف اول را می‌زد، عالمه‌ای مبارز شد. در زمانی که دخترها مدرسه‌ای با آداب اسلامی نداشتند، مادری بود که علم می‌دانست و مسئولیت آموزش خواندن و نوشتن آمنه بانو را به عهده گرفت؛ در زمانه‌ای که درس دین خواندن زن، نامتعارف بود و صدای عرف را درمی‌آورد، آقا سید محمدباقر خواهرش را در یازده سالگی به نجف برد تا علوم حوزوی را بیاموزد؛ این گونه مسیر اجتهاد بانو در کنار برادران عالمش باز شد.

فرهیخته بودنش زمانی بروز یافت که آموخته‌هایش را چراغ راه کرد و از منبع عمیق دین کمک گرفت تا به زنان، جایگاه رفیعشان در اسلام را بشناساند و این آشنایی دوطرفه باشد؛ زنان هم واقعیت اسلام حامی زنان را بشناسند. برادرش او را از خود برتر می‌دانست چراکه او اهل قلم بود، می‌نوشت؛ مقاله، شعر و داستان؛ این که او بشود اولین زن مسلمان شیعه داستان نویس، برای نوجوان و جوان، فریاد می‌زند که او رسالت خود در بیداری اسلامی و تبیین هنرمندانه را به خوبی درک کرده است؛ او می‌دانست محل نفوذ کجاست؛ زمان شناس بود و می‌دانست شناساندن دین هنر می‌خواهد؛ دستش از قلم نیافتاد که هیچ، در کنار سرپرستی مدارس اسلامی و دینی و مرکز فرهنگی دخترانه و زنانه تأسیس شده، به تربیت شاگردانی فعال و دست‌به‌قلم مشغول شد.

از جذابیت و مهرش زیاد گفتند؛ این که همه مردم را دوست داشت؛ مقید به دین و غیر آن برایش فرق نداشت؛ به همه یکسان محبت می‌ورزید؛ همین محبوبش کرد و جلسات دعا و تدریس‌هایش را دوست داشتی.



فعالیت سیاسی‌اش را کنار برادر و هم‌زمان با تأسیس **حزب الدعوة** شروع کرد. آگاهی مردم و حمایتشان در برابر حاکم سلطه‌گر را سرلوحه کار قرارداد. همان بهانه را دست بعثی‌ها داد تا آخرین بار او را همراه با برادرش دستگیر کنند؛ وقتی گفتند باید تو را پیش برادرت ببریم، دست‌هایش را تا مچ کیپ بست که وقتی شکنجه‌اش می‌کنند، حجابش کنار نرود. این که این خواهر و برادر را چطور رو درروی هم شکنجه کردند که بیش از سه روز تاب نیاورد و مفتخر به **شهادت** شد، حدیث ترس و کینه حاکم ظالمی چون صدام است. در جواب این که چرا خواهر را با برادر شهید کرده است، جوابی داد که رسالت و نقطه هدف را به ما گوشزد می‌کند: «من قضیه حسین علیه السلام را تکرار نمی‌کنم، زینب علیها السلام بعد از برادرش زنده ماند و یزید و آل امیه را رسوا کرد»!

حتی برای اولین بار **معینه حج** را در اذهان جا انداخت تا بتواند بیشتر ارتباط بگیرد و تعلیم و تعلم را پیگیر باشد؛ به اعتقاد شاگردانش حرفش به دل می‌نشست و اثر می‌گذاشت؛ چراکه رفتار و گفتارش یکی بود.

خود قرار دهد، توانست در عراقِ مظلوم، نقش ایفا کند؛ البته به شهادت هم رسید. عظمت زنی مثل بنت‌الهدی، از هیچ‌یک از مردان شجاع و بزرگ کمتر نیست. حرکت او، حرکتی زنانه بود؛ حرکت آن مردان، حرکتی مردانه است؛ اما هر دو حرکت، حرکت تکاملی و حاکی از عظمت شخصیت و درخشش جوهر و ذات انسان است. این‌گونه زن‌هایی را باید تربیت کرد و پرورش داد.»^۲



برای آشنایی بیشتر:

▶ الشهیده بنت الهدی: سیرتها و مسیرتها، محمدرضا نعمانی، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۸.
▶ مستند بنت الهدی:

<https://www.aparat.com/v/1j6vX>



❖ مشهور به اسم ادبی بنت‌الهدی

❖ سال تولد: ۱۳۱۸ ش

❖ محل تولد: کاظمین

❖ تاریخ شهادت: ۱۳۵۹ ش

❖ محل شهادت: نجف

مقام معظم رهبری علیه السلام نیز در دیدار با جمعی از زنان در سال ۷۶ با اشاره به حضور اثرگذار شهیده بنت‌الهدی صدر در معادلات اجتماعی و سیاسی عراق فرمودند: «در همین زمان ما، یک زن جوان شجاع عالم متفکر هنرمندی به نام خانم «بنت‌الهدی» - خواهر شهید صدر علیه السلام - توانست تاریخی را تحت تأثیر

پی‌نوشت

۱. رک: پایگاه اطلاع رسانی حوزه به نشانی: B2n.ir/k87411

۲. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام به نشانی: B2n.ir/r48582

بازی - گوشی ۱۱

مؤسسه تربیتی رسانه‌ای مآذنه

سید محمد حسن مدرس مصلی - دانش پژوه سطح ۳ حوزه علمیه
کارشناس بازی‌های ویدئویی

2048



بازی موبایل (ios / Android)

سن مناسب: بالای ۱۰ سال

این بازی نیازی به معرفی ندارد؛ چراکه حتی کسانی که بازی

نکرده‌اند، همین بازی یا مشابه آن را روی دستگاه‌های هوشمند دیگران دیده‌اند.

بازی با دو عدد (۲) شروع می‌شود و بر مبنای تصاعد ریاضی پیش می‌رود. هدف آن

است که بتوانید مضرب‌های (۲) را، هرچه

بسازید. هر بار که یک عدد را به عدد مش

می‌کنید، عدد دیگری به صفحه اضافه می‌ش

شما را سخت کند. شاید بتوان گفت این با

تقویت هوش ریاضی فرزند مناسب است.



Sea of Stars

▶ بازی کامپیوتر (ps4/ ps5 / xbox one/pc)

▶ سن مناسب: بالای ۱۰ سال



این بازی که بهترین بازی مستقل

شناخته شد، روایتگر دو شخصیت است که با قدرت‌های خود و به‌کمک یکدیگر به جنگ با قدرت‌های شرور در بازی می‌روند. بازی داستانی احساسی دارد و حتی می‌تواند دو پایان مختلف داشته باشد. گرافیک بازی حالتی پیکسلی دارد و عموماً فضای شاد و نشاط‌آوری را به نمایش می‌گذارد. درجه‌های سختی زیاد قابل انتخاب، این امکان را می‌دهد که اصلاً در مبارزات، استرس و هیجان بیش از حد نباشد؛ به‌خصوص که نوع بازی مبارزه‌ای - نوبتی است و دشمنان اصلاً حالت ترسناک و دلهره‌آوری ندارند. اهمیت همکاری و دوستی در بازی زیاد است؛ به‌ویژه با توجه به اینکه می‌شود به‌صورت آفلاین و دونفره هم بازی کرد.

به والدین پیشنهاد می‌شود این بازی را جایگزین برخی بازی‌های خشن دیگر برای فرزندان کنند. البته به قدرت جادویی کاراکترها، توصیه‌ای اکید می‌شود والدین راجع به جادو و غیرواقعی بودن آن با فرزندان صحبت کنند. درضمن،

مباحثی مثل اهمیت همکاری، انتخاب کار درست و سختی پیشرفت در مسیر صحیح، از دیگر مسائلی است که والدین می‌توانند از آن‌ها در گفت‌وگو با نوجوان خود استفاده کنند.



دوره سوگ

احمد اسماعیلی

دانش پژوه سطح ۳ حوزه علمیه



به همین دلیل، لازم است با خودمان مرور کنیم که مرگ عزیزان همه‌روزه و هر لحظه بر اثر حوادث گوناگون در جهان اتفاق می‌افتد و عملاً هم‌دردهای متعددی پیرامون خود داریم. کافی است شعاع دیدمان را وسیع‌تر کنیم و ببینیم چه بسیارند کسانی که وضعیت مشابه ما دارند و این تلخی‌ها مختص ما نیست و نوع انسان با آن مواجه است. اما در مواجهه با این‌گونه بلاهای سخت دنیا، به‌خصوص مرگ عزیزان، توجه کردن و انجام دادن چند نکته ضروری است:

می‌گفت: «جوان دسته‌گلم را بر اثر بیماری از دست داده‌ام؛ ولی هنوز خودم زنده‌ام. دائم خودم را سرزنش می‌کنم که ای کاش من جای او مرده بودم!»
آری، زندگی دنیا همیشه در معرض حوادث تلخ و شیرین و اتفاقاتی است که گاهی به‌کلی از اختیار ما خارج است؛ از جمله از دست دادن عزیزان و افراد نزدیک که بخش جدانشدنی از زندگی هرکسی است. توجه به این واقعیت و قبول کمبودی به‌عنوان چیزی که ارزش سوگواری دارد، در پذیرش و سازگاری با وضعیت جدید نقش مهمی دارد.

سازگار شدن با زندگی جدید: باید

قبول کنیم که زندگی ما انسان‌ها، چه

بخواهیم چه نخواهیم، مالمال از درد

و رنج است و چاره‌ای جز کنار آمدن و

سازگاری با این مهم نیست و تکلیف آخر

برگشت به زندگی است. این به معنای

فراموش کردن عزیزی که از دست

داده‌ایم نیست و صرفاً آماده شدن برای

یک زندگی جدید است. پس به آغاز یک

کار جدید یا ادامه فعالیت‌های قبلی نیاز

داریم؛ مثل شیوه بازاریان که از قدیم

رسم دارند که معمولاً بعد از گذشت

هفت روز از خاک‌سپاری، اطراف مغازه

صاحب‌عزا جمع می‌شوند و با سلام و

صلوات آن را بازگشایی می‌کنند.

① فرد سوگوار برای عبور کم‌آسیب از

مصیبت به وجود آمده باید تکالیفی را

انجام دهد؛ مانند:

پذیرش واقعیت: نباید از اهمیت و

تجربه سوگ فرار کنیم. مهم است که

زمان کافی برای خود در نظر بگیریم تا

با این کمبود کنار آییم و در نهایت به

زندگی ادامه دهیم و هرگاه به عزاداری و

اشک ریختن نیاز بود، مانع آن نشویم.

زیاد اتفاق افتاده که برخی افراد با مرور

گزاره‌های غلط در ذهنشان (مثل «مرد که

گریه نمی‌کند» و «گریه مال افراد ضعیف

است») و «گریه نکن تا دشمن شاد

نشوی») مانع برون‌ریزی احساسات

منفی می‌شوند و مشکلات جدیدی به

زندگی‌شان وارد می‌شود.



کریختی و درماندگی شدید، ترس و وحشت، ناامیدی و استیصال، افسردگی شدید، محدود شدن طیف عواطف و احساسات، کاهش رغبت یا مشارکت در فعالیت‌های عمومی، مشکلات خواب و بی‌تمرکزگی همراه آن باشد و هر روز بر شدت و دوام این‌گونه نشانه‌ها افزوده شود، در این صورت، احتمال یک **اختلال جدی روان‌شناختی**، مانند اختلال سوگ پایدار، اختلال افسردگی یا اختلال استرسی پس‌از آسیب تقویت می‌شود. برای درمان هرکدام از آن‌ها نیازمند مداخله **روان‌شناس بالینی** و اعمال روش‌های

۲ بدانیم در حوادث این‌چنینی که فرد یکی از عزیزان خود را از دست می‌دهد، قبول آن برای مدتی دشوار است؛ اما به تدریج و بعد از گذشت زمان، فرد می‌تواند خود را با مسئله وفق دهد و آن را بپذیرد و معمولاً بعد از گذشت **شش ماه** از تاریخ رویداد ناخوشایند، فرد به خودی‌خود به حالت عادی برمی‌گردد و زندگی معمولی‌اش را دنبال می‌کند. لازم است او در این مدت کمتر به مرور خاطرات و دیدن عکس و فیلم و هرآنچه او را به یاد عزیزان دست‌رفته می‌اندازد، بپردازد. ۳ اگر فرد نتواند نبود عزیزش را بپذیرد و





۴ تقویت ایمان با توسل به اولیای الهی، دعا و یاد خداوند و نیز بالا بردن سطح آگاهی با مطالعه کتاب‌های مذهبی در زمینه فلسفه مصائب و سختی‌ها، آخرت و جهان پس از مرگ، هدف خلقت، فلسفه مرگ و زندگی، کارساز خواهد بود و می‌تواند کیفیت سازگاری با رویدادهای تلخ زندگی را به ما آموزش دهد. در کلام اهل بیت علیهم السلام

نیز دربارهٔ اجر و پاداش صبر بر مصیبت روایات بسیاری وارد شده است. پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مصیبت و بلا

گریبان‌گیر جسم و مال و فرزند شخص

مؤمن می‌شود و او به‌خاطر صبر و

بردباری بر این مصیبت، درحالی خدا را

ملاقات می‌کند که هیچ لغزش و خطایی

برای او نخواهد بود.»^۳ پس همیشه علم

به ارزش بالای یک عمل، تحمل و انجام

دادن آن را آسان‌تر خواهد کرد.

۵ سوگواری پنج مرحله دارد که عبور

از این مراحل برای حفظ سلامت روان

بسیار مهم است:

اول: شوک، ناباوری و کرختی. در این

مرحله پذیرش از دست دادن برای فرد

سخت است؛

دوم: خشم. این به‌خاطر آرزو کردن و

از این جهت که فرد نمی‌تواند عزیزش

را برگرداند، ممکن است خشمگین و

پرخاشگر شود؛

سوم: درماندگی و آشفتگی. فرد امید خود را برای بهتر شدن وضعیت و بازگشت به حالت قبلی از دست می‌دهد؛



برای مطالعه بیشتر

مشاوره و درمان سوگ، ترجمه احمد رضا کیانی، انتشارات ارجمند، تهران، ۱۳۹۶.

چهارم: پذیرش. یعنی امیدهای کاذب را کنار بگذارد و بپذیرد کمبودی است؛

پنجم: تطبیق با شیوه جدید زندگی که با گذشته متفاوت است.^۴

اگر با این راهکارها (دادن زمان، عزاداری هنگام غم، بازگشت به فعالیت روزمره و

پی‌نوشت

۱. لغت PTSD یا اختلال استرسی پس از سانحه، به وضعیت روانی‌ای گفته می‌شود که در فرد پس از گذراندن یک رویداد وحشتناک ایجاد می‌شود. بروز حالاتی مثل اضطراب شدید، کابوس، پریشانی شدید عاطفی، و افکار کنترل‌ناپذیر از علائم این اختلال است.

۲. یک تباه‌نمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی، DSM-5، ترجمه دکتر فرزین رضایی، انتشارات ارجمند، تهران، ۱۳۹۴.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ



رقیه حیدری آل کثیر

دانش آموخته سطح ۲ حوزه علمیه-کارشناس مشاوره

آموزش مسئولیت پذیری به فرزندان

مقدمه

امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند [ولی] انسان آن را برداشت؛ راستی اوستمگری نادان بود.»

امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه و همان «تعهد و قبول مسئولیت» است.^۱

خداوند متعال انسان را مختار، مسئول و دارای رسالت آفرید و همین رسالت بود که بار مسئولیت او را سنگین کرد و بین او و سایر موجودات تفاوت به وجود آورد. قرآن کریم از این رسالت و مسئولیت انسان تحت عنوان **امانت** تعبیر کرده:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ «ما

برای اینکه انسان‌ها بتوانند در طول حیات خود این تعهد را محقق سازند، تکالیف و برنامه‌هایی برای سیر رشد آن‌ها تعیین گردید که اگر بر اساس آن برنامه حرکت کنند، به سعادت دنیا و آخرت برسند. اما انسان مختار، چنانکه در این آیهٔ سورهٔ احزاب اشاره شده است، در صورت عدم ادای تکالیفش ظلوم و گفور می‌شود و مسیر شقاوت را در پیش می‌گیرد.

ادای تکالیف، احساس مسئولیت می‌خواهد؛ وگرنه طبع سرکش آدمیزاد، او را به سمت ظلم و کفر می‌کشاند. از همین رو «مسئولیت‌پذیری» از پایه‌های مهم نظام تربیتی اسلام است تا تعداد انسان‌های سردرگم و بی‌انگیزه در جوامع بشری کم شده و در مقابل انسان‌هایی با درک درست از جایگاه انسانی تربیت شوند.

انسان‌ها نسبت به خود، خانواده، جامعه و تکالیف عبادی مسئول‌اند. آیات و روایات به ما آموخته‌اند این مسئولیت‌ها را باید از کودکی به انسان‌ها آموخت.^۲

اسلام و مسئولیت اجتماعی

یکی از مهم‌ترین ابعاد مسئولیت انسان‌ها مسئولیت‌های اجتماعی آن‌ها است؛ که از جمله آن‌ها می‌توان به مسئولیت نسبت به خانواده و دیگر انسان‌ها اشاره کرد.



تا حدی اهمیت دارد که رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۴ یعنی اسلام انسان‌ها را تا حدی نسبت به اجتماع و بشریت مسئول می‌خواهد که کسی را که به امور جامعه اهمیت نمی‌دهد از اسلام خارج می‌داند.

آموزش مسئولیت‌پذیری به فرزندان

لازم است آموزش مسئولیت‌پذیری به‌عنوان یک مؤلفه مهم در دستور کار خانواده‌ها و نظام تربیتی درآید. راهکارهایی که با رعایت آنان به مسئولیت‌پذیری بیشتر نسل آینده کمک می‌شود؛ عبارت‌اند از:

مسئولیت‌پذیری اجتماعی نقطه مقابل فردگرایی و خودمحوری است پذیرش مسئولیت موجب برقراری روابط مبتنی بر همدلی، توجه به حقوق دیگران و به‌طورکلی نظم اجتماعی می‌شود. فردگرایی همان چیزی است که سبک زندگی دست‌خورده جدید به آن مبتلا است و آفات زیادی از جمله بی‌میلی به ازدواج رسمی و فرزندآوری را پدید آورده است.

این‌همه توصیه‌های ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام درباره رعایت حقوق دیگران و حق‌الناس، همه حاکی از اهمیت مسئولیت‌پذیری اجتماعی در اسلام است. آموزه‌های اسلامی به ما می‌گوید: «الَّا كُنتُمْ رَاعٍ وَ كُنتُمْ مَسْئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ»^۳، تمامی افراد جامعه اسلامی مسئولیت اجتماعی دارند و در رابطه با انسان‌ها و مسلمان‌های دیگر مورد سؤال قرار می‌گیرند. در اسلام مسئولیت اجتماعی



۱) بر انجام تکالیف عبادی تأکید کنیم؛

ظهر یا بعدازظهر، و هر وقت تشنگی و

گرسنگی بر او غلبه نمود، افطار کند.»^۶

امروزه سبک فرزندپروری بعضی از

خانواده‌ها به گونه‌ای شده که کمترین

بار مسئولیت به بچه‌ها سپرده می‌شود

و حتی **وظایف شرعی** که می‌تواند به

مسئولیت‌پذیر شدن آنان کمک کنند،

به راحتی با تشخیص برخی والدین کنار

گذاشته می‌شوند. **حجاب** به بهانه

گرما و دست و پاگیر بودن و ترس از

زده شدن، **روزه** به بهانه ضعف جسمی

و رحم نابجای والدین و **نماز** به دلایل

دیگر. نتیجه آن می‌شود که فرزندان وارد

مسئولیت‌پذیری نمی‌شوند.

بیت به

دوران

شدن

پذیری

سنین

رسیدن به **سن تکلیف** علائمی دارد

که خداوند متعال، آفریننده و مالک

جهان و آگاه بر تمام استعدادها و

توانایی‌های انسان، این سن را شروع

پذیرش مسئولیت قرار داده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ما فرزندان

خود را در **پنج سالگی** به خواندن نماز امر

می‌نماییم، شما در **هفت سالگی** آن‌ها را

امر نمایید.^۵ همچنین ایشان درباره لزوم

و ادا نمودن کودکان به روزه می‌فرمایند:

«الصَّبِيُّ يُؤْخَذُ بِالصَّيَامِ إِذَا بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ عَلَى

قَدَرٍ مَا يُطِيقُهُ فَإِنْ أَطَاقَ إِلَى الظُّهْرِ أَوْ بَعْدَهُ

صَامَ إِلَى ذَلِكَ النَّهْرِ كَمَا كَانَ

عَلَيْهِ الْجُوعُ أَوْ

وقتی کودک

از او خواست

روزه بگیرد،

توانایی دار



ابتدایی تکلیف است که روح و تعلقات
کودکان زلال تر، مقاومت پایین تر و صفحه
ذهن پاک تر است. کوتاهی و دلسوزی
ناجای بعضی از والدین این فرصت
طلایی را نابود می‌کند.

۲ به کودکانمان مسئولیت بدهیم؛

کودکان هرچه قدر بزرگ تر می‌شوند آمادگی
بیشتری برای پذیرفتن مسئولیت‌های
بزرگ تر پیدا می‌کنند. در جریان رشد، ما
والدین باید بپذیریم مسئولیت‌هایی را
به کودکانمان بدهیم و از او انتظار داشته
باشیم برخی کارها را خودش انجام
دهد. این کار به پرورش **بلوغ فکری**،
رشد فردی، **بهداشت روانی**، **افزایش**

ن،
ت
ته



۳۰ زیر بار توقعات غیرمنطقی نرویم؛

بسیاری مواقع فرزندان توقعاتی دارند که یا برای والدین ممکن نیست یا اجابت آن برخلاف میل یا قواعد والدین است. اما معمولاً دیده می‌شود مقاومت والدین در برابر چنین درخواست‌هایی ضعیف است و برخلاف میلشان، آن خواسته را برآورده می‌کنند. فرزندان باید با قواعد و قوانین و واقعیات زندگی مثل مسائل مالی، مفهوم صبر کردن و تلاش برای به دست آوردن خواسته‌ها آشنا شوند و کوتاه آمدن‌های والدین این آشنایی را مختل می‌کند. چرا باید والدینی نکند.^۸

به خاطر خواست فرزندشان خود را به آب‌و‌آتش بزنند که مبدا او احساس کمبود کند؟ این فرزند چگونه می‌تواند با واقعیت توانایی مالی والدینش آشنا شود و روز بعد توقع بالاتری نداشته باشد؟ این فرزند به‌سختی با مفهوم **قناعت** و **صبوری** آشنا می‌شود و تمام عمر دیگران را مسئول نرسیدن به آرزوهایش خواهد دانست. لازم است فرزندان بعد از **هفت‌سالگی** نسبت به وضعیت مالی والدین آگاه شوند تا در دنیای خیالی با توقعات غیرممکن زندگی نکنند.^۸

پذیری را آموزش دهیم؛

کرم عزله الله هفت سال دوم را دوره بودن فرزندان عنوان کرده‌اند.^۹ دوره، دوره **تعلیم پذیری**، **اعت و فرمان‌برداری** است. امام علی علیه السلام در ضمن نامه خود به فرزندش امام حسن علیه السلام



نوشته است: «فَبَادِرُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَ يَسْتَعْلَ لُبُّكَ»^۱ فرزند عزیز درراه ادب‌آموزی تو از فرصت استفاده کردم و قبل از آنکه دل کودکانه‌ات سخت شود و عقلت به اندیشه‌های دیگری مشغول گردد به تربیتت مبادرت نمودم و وظیفه پدیری خود را انجام دادم. پافشاری روی وظایف عبادی کودک، تعیین زمان برای انجام وظایف شخصی، تعیین تنبیه‌های متناسب با سن برای تخلف از وظایف و... از ویژگی‌های این سنین است.

۵) **امربه معروف و نهی از منکر از کودکی**

آموزش دهیم؛

امربه معروف و نهی از منکر نماد مسئولیت‌پذیری اجتماعی در اسلام است و ترک آن جامعه را به هلاکت می‌کشد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: وقتی محیط اجتماع آلوده و ناپاک شد، سجایای انسانی و فضائل اخلاقی بی‌رونق و زیان‌آور



۶ با فرزندانمان راجع به مسائل مهم کشور و

جهان صحبت کنیم؛

آگاهی از شروط بیداری وجدان است و دایره درک افراد را گسترش می‌دهد. کودکی که نداند در فلسطین چه می‌گذرد، هیچ‌گاه نسبت به مبارزه با ظلم و استکبار جهانی احساس وظیفه پیدانمی‌کند.

۷ خودمان هم مسئولیت پذیر باشیم؛

جمله معروفی است که می‌گوید:

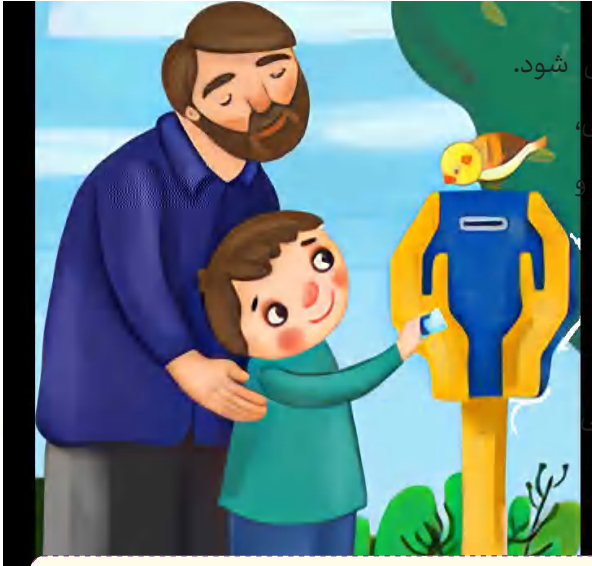
کودکان آن چیزی می‌شوند که هستند

مهم‌ترین مسئولیت‌های عملی والدین عبارت‌اند از: وفای به عهد، انجام تکالیف فردی و اجتماعی حتی در صورت دشواری یا ناخوشایندی (حتی موارد ظاهراً ساده بی‌قانونی مثل رد کردن چراغ قرمز و شانه خالی کردن از اصل مهم صداقت و تعهد در ارتباط با اطرافیان)، ثبات در برخورد با فرزندان (بی‌ثباتی یعنی تغییر بی‌دلیل قوانین مطرح‌شده در خانه و جدی نبودن روی آنان)

مازه بدهیم انفاق و بخشش را تجربه کنند؛

مادی امروز مفهومی به نام «را در ذهن افراد به وجود می‌آورد. مفهوم فایده تنها چیزی را باید کرد که سودش بیشتر از ضررش دریافت سود آئی و ملموس، انجام خیلی از کارها شده و موجب رفتارهای انسان دوستانه مثل ش، محبت بدون توقع، جهاد،





کم‌کم برای افراد از معنا تهی شود. تجربه بخشش و انفاق در کودکی، محاسبات معنوی را به زندگی و ذهن آنان وارد کرده و لذت معنوی را به کودک می‌چشانند و احساس مسئولیت نسبت به فقرای اطرافش را در او درونی می‌کند.

پی‌نوشت

۱. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۴۰۹.
۲. امام سجاد (ع) این امر را جزو حقوق فرزند برشمرده و فرموده‌اند: «وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ؛ پدر در ولایت و سلطه‌ای که بر فرزند دارد، مسئول است او را مؤدب و با اخلاق پسندیده پرورش دهد و او را نسبت به خداوند بزرگ راهنمایی کند.» مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمدتقی نوری، انتشارات آل‌البتیت، قم، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۱۶۸، ج ۱۵۴۳۹.
۳. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۳۸.
۴. هر که صبح کند و به امور مسلمین همت نگمارد. از آن‌ها نیست، و هر که بشنود مردی فریاد میزند «مسلمان‌ها بدادم برسید» و جوابش نگوید مسلمان نیست، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۲۳۹.
۵. «إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي حَمْسٍ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ؛ و مسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ پنجم، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۹، باب ۳ من ابواب اعداد الفرائض، ج ۵.
۶. همان، ج ۱۰، ص ۳۳۶-۳۳۷، باب ۲۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ج ۱۱.
۷. رک: نسیم مهر، حسین دهنوی، انتشارات خادم الرضا (ع)، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۳.
۸. همان، ج ۱، ص ۱۵۹.
۹. «الْوَلَدُ سَيِّدُ سَبْعِ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعِ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعِ سِنِينَ. فَإِنْ رَضِيتَ خَلِيفَتَهُ لِاحِدَى وَ عَشْرِينَ وَ إِلَّا فَاضْرِبْ عَلَى جَنْبِهِ فَقَدْ أَعْدَرْتِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ فرزند، هفت سال مولى، هفت سال بنده، و هفت سال وزیر است، پس اگر در سال بیست و یکم روحیات او مورد رضایت تو بود (شکر خدای نما) و آذ و گذار، که در پیشگاه خدا معذوری.» بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۹۵، ج ۴۲.
۱۰. نهج البلاغه، سید رضی، تصحیح صبحی صالح، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، نامه ۳۱.
۱۱. «إِذَا حُبَّتِ الزَّمَانُ كَسَدَتِ الْفَضَائِلُ وَ صَرَّتْ وَ نَفَقَتِ الزَّذَائِلُ وَ نَفَعَتْ؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق، ج ۲۰، کلمه ۱۲۵، ص ۲۷۰.
۱۲. «يَا بَنِي أُمَّمِ الصَّلَاةِ وَأُمُرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَانْتِهَارٌ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاضْهِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ لقمان/۱۷.



پیام تسلیت
به خانواده محترم

رسول ساری اصل - دانش پژوه سطح ۳ حوزه علمیه

شورای امنیت سازمان ملل، مجمع عمومی سازمان ملل و سفرای جنبش عدم تعهد، که بعد از این سانحه به نشانه ادای احترام به آیت الله سید ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور شهید ایران و همراهانش، از جمله حسین امیرعبداللہیان، وزیر امور خارجه، یک دقیقه سکوت کردند و ایستادند که همین ادای احترام و ابراز هم دردی گسترده بین المللی و مجامع مختلف جهانی موجب خشم مخالفان جمهوری اسلامی ایران شد.

بی شک یکی از تلخ ترین اتفاقات بعد از دهه ۶۰، شهادت آیت الله سید ابراهیم رئیسی رحمۃ اللہ علیہ، رئیس جمهور خستگی ناپذیر جمهوری اسلامی ایران، بود؛ شخصیتی که با شهادتش چنان جان تازه ای به جمهوری اسلامی ایران و هم پیمانانش بخشید که جهانیان، از تمام طوایف، به ایشان و ایران عزیز ادای احترام کردند؛ شخصیتی که مجامع جهانی وی را رئیس جمهوری بی نظیر خواندند. در همین زمینه واکنش های بین المللی باید اشاره کنیم به نخستین نشست

ایران و هم‌پیمانانش مدیریت کرده و هم‌اکنون ملت ایران را برای انتخاب رئیس‌جمهور جدید هدایت می‌کند.

ایشان از پیام تسلیت قبل از نماز بر پیکر شهدای خدمت، نماز مقتدرانه بر پیکر ایشان، دیدار پی‌درپی با سران کشورهای مختلف، دیدار با خانواده‌های بزرگوار شهدای خدمت، پیام به مناسب آغاز به کار مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان جدید و حضور در جلسات مختلف عمومی و خصوصی داخلی و خارجی، که هر کدام نیاز به تحلیل و تفسیر جداگانه‌ای دارد، آن‌چنان درخشیدند که همگان انگشت به دهان مانده‌اند. این شیوه مدیریت را در هیچ کتابی نمی‌توان یافت یا به آسانی آن را پیاده‌سازی کرد. سیاست‌مداران و جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران مطرح دنیا نیز نخواهند توانست آن را به سادگی تحلیل و تفسیر کنند.

رئیس هفتاد و هشتمین مجمع عمومی سازمان ملل نیز در همین باره تصریح کرد که در نوع خود بی‌نظیر بود: «من به مردم و دولت ایران و به خانواده سید ابراهیم رئیسی نیز تسلیت عرض می‌کنم. من اکنون از نمایندگان می‌خواهم به احترام سید ابراهیم رئیسی یک دقیقه بایستند و سکوت کنند.»^۱

حتی وزارت خارجه آمریکا نیز در پی وقوع این سانحه دل‌خراش، برای اولین بار بعد از انقلاب، پیام تسلیت رسمی صادر کرد که موجب خشم سناتورهای تندرو و مخالف جمهوری اسلامی ایران شد.

اگر نخواهیم از حق بگذریم، مدیریت حضرت آیت‌الله امام خامنه‌ای علیه السلام نیز حیرت‌آور بود که یک‌تنه بحران خطرناک و حساس و شوکه‌کننده و غیرمنتظره‌ای را که اگر در هر کشور دیگری رخ می‌داد، آن را متلاشی می‌کرد، با اقتدار تمام و به نحو احسن به نفع جمهوری اسلامی

در وضعیت کنونی کشور، مهم‌ترین وظیفه بر دوش ملت جمهوری اسلامی ایران است که تلاش این رهبر فرزانه را به ثمر برسانند و در انتخابات چهاردهمین رئیس‌جمهور ایران، به صورت پرشور شرکت کنند و صالح‌ترین، هم‌فکرترین و نزدیک‌ترین فرد به رئیس‌جمهور شهید را انتخاب کنند.

در این جا قصد حمایت از هیچ‌یک از نامزدهایی که وارد عرصه انتخابات خواهند شد نداریم؛ ولی باید به چند ویژگی رئیس‌جمهور مطلوب و انقلابی اشاره کنیم که ادامه‌دهنده راه رئیس‌جمهور فقیدمان، آیت‌الله رئیسی و همراهانشان علیه‌السلام باشد، نه برگشت‌دهنده به سیاست‌های حقارت‌آمیز سابق.

رئیس‌جمهور جدید باید شاخصه‌های زیر و فراموش‌نشده رئیس‌جمهور شهید را سرلوحه خود و تیم مدیریتی خود کند. کار بسیار سختی است؛ اما شدنی است. اکنون به چند نمونه از این شاخصه‌ها اشاره خواهیم کرد.

شاخصه‌های رئیس‌جمهور اصلاح

① ولایت‌مداری

رئیس‌جمهور شهید ذوب ولایت مطلقه فقیه بود و با در اختیار داشتن تمام امکانات و اعتبارات، خود را ملزم به اعتدال از ایشان می‌دانست و مصمم



۳ سعه صدر

شهادت آیت‌الله رئیسی رحمته الله علیه اخلاق اسلامی ویژه‌ای داشتند. ایشان به هیچ وجه تحت تأثیر بداخلاقی مخالفان و نیش‌ها و کنایه‌های بدخواهان قرار نمی‌گرفتند و از آن بالاتر، در برابر اهانت‌هایشان سعه صدر به خرج می‌دادند و پاسخ‌های منطقی و اخلاقی داشتند و حتی عیب و نقص مخالفان را به روی آن‌ها نمی‌آوردند. همین یک خصلت ایشان، سال‌ها تمرین نفس می‌خواهد.

اما این نکته نباید موجب شود که توقع ما در این زمینه، از رئیس‌جمهور جدید کم شود. باید تمام موضع‌گیری‌ها و عکس‌العمل‌های آن‌ها را زیر ذره‌بین قرار داد و میزان سعه صدرشان را بررسی کرد.

بود رهنمودهای رهبری را عملیاتی و پیاده کند و کاری که بر خلاف نظرشان باشد یا موجب آزردن خاطر شدن ایشان شود، انجام ندهد که همین شاخصه باعث جاودانگی ایشان شد. رئیس‌جمهور جدید نیز حتماً باید چنین خصوصیتی را داشته باشد و به طور کامل گوش به فرمان رهبر فرزانه‌ای باشد که در مطالب بالا به ذره‌ای از هوش و ذکاوتشان اشاره کردیم.

۲ ساده‌زیستی

یکی از شاخصه‌های ایشان، که تمام جهانیان را متحیر کرد، زندگی ساده و طلبگی ایشان بود. رئیس‌جمهور شهید در یک آپارتمان عادی و معمولی زندگی می‌کرد و هیچ‌گونه تجملاتی در زندگی‌اش

نه روزی
با پذیری
به پیام



۵ اخلاص و صداقت

اخلاص، صداقت، مردم‌دار بودن و درعین حال داشتن انگیزه الهی برای خدمت به محرومان در همه عرصه‌ها و مسئولیت‌های خطیر، از ویژگی‌های بارز و عامل محبوبیت و محبوبیت آیت‌الله شهید سید ابراهیم رئیسی رحمته بود. دعای همیشگی ایشان این بود: «رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نٰصِرًا»^۱. این ویژگی نیز مانند ویژگی سعه صدر ایشان تقریباً دست‌نیافتنی است.

از راه‌های نجات کشور از دست بدخواهان داخلی و خارجی رعایت همین خصلت‌های اسلامی است. راه رئیس‌جمهور شهید باید ادامه یابد تا جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت تبدیل به ابرقدرت بلامنزاع اسلامی شوند.

تسلیم مقام معظم رهبری رحمته اشاره می‌کنیم که فرمودند:

«رئیس‌ی عزیز خستگی نمی‌شناخت. در این حادثه تلخ، ملت ایران خدمتگزار صمیمی و مخلص و باارزشی را از دست داد. برای او صلاح و رضایت مردم، که حاکی از رضایت الهی است، بر همه چیز ترجیح داشت. از این رو آرزوگی‌هایش از ناسپاسی و طعن برخی بدخواهان، مانع تلاش شبانه‌روزی‌اش برای پیشرفت و اصلاح امور نمی‌شد.»^۲

همه ما باید به‌جَد به این موضوع توجه ویژه داشته باشیم. در غیر این صورت، قشر آسیب‌پذیری که در این مدت کوتاه مورد توجه ویژه ایشان قرار گرفته، بسیار آسیب خواهد دید. طرح‌های نیمه‌تمام حتماً باید با تلاش شبانه‌روزی به سرانجام برسند و رئیس‌جمهور جدید وعده‌های ایشان را با جدیت پیگیری کنند.

پی‌نوشت

۱. خبرگزاری ایرنا: B2n.ir/g68549.

۲. دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای رحمته: B2n.ir/b36918.

۳. اسراء/۸۰.



خویش را دا کن!

علیرضادادی پور

استان سیستان و بلوچستان،
شهرستان هیرمند، روستاگمشاد



خانواده‌شان را برای طرح ۳۱۳ به ما معرفی کرده بودند ولی از هر راهی می‌خواستیم به او نزدیک شویم؛ میسر نبود.

هرروز پیاده‌روی می‌کرد و به نظرم آمد که تنها راه معاشرت با او حضور در مسیر پیاده‌روی است. چند بار با او سلام و علیک و احوالپرسی مختصر کردم تا این‌که بالاخره باب گفت‌وگو باز شد.

یک روز باهم مشغول پیاده‌روی بودیم که به منزلشان رسیدیم، قرار بود از هم خداحافظی کنیم که یک‌مرتبه گفت: «حاج‌آقا بفرمایید داخل»

نامش شیرجان بود اما همه از ترس شیرخان صداش می‌کردند هرچند ابهتی در سیما نداشت.

قدکوتاهی داشت. استخوان گونه‌اش برجسته بود و بینی پهن و بزرگش روی چهره جلب‌توجه می‌کرد. به قول قدیمی‌ها «لوطی ای بود برای خودش».

با دین و مذهب میانه خوبی نداشت. زنش که مریض شد فشار زندگی بدجور کمرش را خم کرد. دو دختر و یک پسر داشت. یکی از دخترها ترک تحصیلی کرده بود و درس نمی‌خواند.

مثال اول مثال حمار و الاغ در سوره جمعه بود که می‌فرماید: «وقتی کتاب آسمانی تورات بر آن‌ها نازل شد و مکلف به عمل کردن به احکام آن شدند ولی عمل نکردند مثال ایشان مثل الاغ و درازگوش است که کتاب‌هایی بر دوش حمل می‌کند. و کمی توضیح و تفسیر بیشتر که آن حیوان از بار آن کتاب‌ها جز سنگینی احساس نمی‌کنند و سودی نمی‌برند.»

مثال دوم هم مثال سگی بود که در سوره اعراف اشاره به داستان بلعم باعورا دارد که فریب شیطان را خورد و کمی توضیح و تفسیر این داستان انجام شد که بعد از آن همه علوم آسمانی و آگاهی مبتلا به وسوسه شیطان شد و گمراه گشت. او هم مانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز دهانش باز و زبانش بیرون است. حرف‌هایم که تمام شد به **گُنه مشکلات خانواده** بیشتر پی بردم برای همین

من هم فرصت را مغتنم شمردم و بدون تعلل دعوتش را لبیك گفتم: با خنده به او گفتم به شرطی می‌پذیریم که **رفت و آمد خانوادگی** باشد. ابروهای ضخیم و پرپشتش را در هم کشید و به تأیید سری تکان داد هر چند مشخص بود به اکراه شرط را پذیرفته است.

بعد از زدن این تیر در تاریکی، همین‌طور ارتباط احوال‌پرسی و پیاده‌روی را ادامه می‌دادیم تا اینکه یک روز توسط خیرین **سبد کالایی** به دستمان رسید. یکی از این سبدهای کالا را برایشان بردم و متوجه شدم که رفتار ملایم‌تر از قبل شده است. به او گفتم که می‌خواهیم امشب خانوادگی به خانه شما بیایم.

با خانواده وارد منزلشان شدیم. خانم‌ها در یک اتاق و من و شیر جان در اتاق پذیرایی نشستیم و باهم اصل گفتگو را شروع کردیم. حرف‌هایم را در قالب دو مثال به خوردش دادم.

سعی کردم برنامه منظمی برای ارتباط با آن‌ها داشته باشم. ارتباط ما این قدر نزدیک شده بود که شیرجان حتی در نماز جمعه هم همراه ما بود.

در یکی از دیدارها دختر شیرجان از ما خواست که مراسم **نذر صلوات** برگزار کنیم. این نذر صلوات‌ها مکرر از طرف خانواده ما انجام می‌شد و به لطف خداوند نتایج خوبی هم داشت. چند روز بعد از انجام برنامه‌ها، **خَیّر** بزرگواری در منطقه ما آمد و مشکلات ترک تحصیل دختر این خانواده را به او گفتیم. قرار شد هزینه‌ای به صورت ماهیانه برای ادامه تحصیل دختر این خانواده پرداخت شود و دختری که ترک تحصیل کرده بود شروع به ادامه تحصیل نمود.

چند روز بعد برای دختر بزرگ‌تر با وساطت حقیر، جوان مؤمنی به خواستگاری آمد و او نیز به خانه بخت رفت.

ارتباط ما این قدر نزدیک شده بود که شیرجان حتی در نماز جمعه هم همراه ما بود.

نماز زندگی شیرجان را متحول کرده بود. مردی که همه او را به انجام کارهای خلاف می‌شناختند به یک انسان باایمانی تبدیل شده بود که لحظه‌ای از یاد خدا غافل نمی‌شد؛ تکه کلامش هم شده بود این که **«تا یک ساعت بعد یا خدا»** یعنی خدا بزرگ است و همه کارها را حل می‌کند و روزی ما را بدون منت می‌رساند.

مادر خانواده هم که مشکلات اعصاب و افسردگی رنج می‌برد با شرکت در **مراسمات مذهبی و جلسات مشاوره** آرامش روحی خوبی پیدا کرده بود و بقیه را هم تشویق به شرکت در برنامه‌ها می‌نمود.

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس
خوشتن را در خویش پیدا کن کمال این است و بس!



● با مراجعه به هر کانال می توانید از محتوا و

مقالات نشریات مرکز پژوهش های تبلیغی مجتمع
آموزشی پژوهشی تبلیغ به صورت رایگان استفاده کنید.

۱ کانال ماهنامه «مبلغان»:

https://eitaa.com/m_moballegghan

۲ کانال آرشیو ماهنامه «سفیر امین»:

<https://eitaa.com/safiraminMagazine>

۳ کانال ماهنامه «خانواده مبلغان»:

<https://eitaa.com/khanevademoballegghan>

۴ کانال فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات تبلیغ دینی»:

<https://eitaa.com/fmtd1401>

۵ خبرنامه تحلیلی-سیاسی «منبأ»:

<https://eitaa.com/manba313>

۶ مجموعه کتاب های تبلیغی:

<https://eitaa.com/mktabt>

۷ نشریه دیواری «نسیم تبلیغ»:

<https://eitaa.com/nasimetabligh>

